

اشکال ناسیونالیسم^۱

امیر حسن پور

استاد فقید مطالعات خاورمیانه، دانشگاه تورنتو

خط ناسیونالیسم فئودالی

جنبش ملی و ناسیونالیسم، از نظر طبقاتی، حرکتی سیاسی و خط ایدئولوژیک-سیاسی طبقه بورژوازی است. اما در شرایط تاریخی معین و در بین بعضی از ملت‌های تحت ستم، طبقه فئودال علمدار وحدت "ملی" در مقابل دشمن یا رقیب خارجی یا بیگانه می‌شود و به این ترتیب، عملکرد و خط مشی آن بر عملکرد و خط مشی بورژوازی منطبق می‌شود یا با آن شباهت بسیار می‌یابد. این حرکت فئودالی روند تاریخی جهان‌شمولی نیست، بلکه پدیده‌ای استثنایی است و در شرایط بسیار مشخصی، مثلاً در گرجستان قبل از ۱۹۱۷، ویتنام قبل از قرن ۱۹ یا کردستان، دیده می‌شود.

این متن دست‌نوشته‌ای از دکتر حسن پور است که به منزله چارچوب تاریخی-تئوریک ساخت اقتصادی و اجتماعی جامعه کردستان و نقد احزاب سیاسی کرد نوشته شده است. در واقع، این نوشته را می‌توان نمونه‌ای از روش تاریخ‌نگاری مارکسیستی از "اشکال ناسیونالیسم" دید که بر ماهیت طبقاتی این جنبش سیاسی تأکید دارد.

امیر حسن پور Amir Hassanpour استاد مطالعات خاورمیانه دانشگاه تورنتو و پیش از آن، استاد مطالعات ارتباطی در دانشگاه‌های کنکوردیا و ویندزر بود. پژوهش‌ها و آثار او به انگلیسی، کردی و فارسی زمینه‌های گوناگونی، از جنبش‌های اجتماعی تا نظریه و روش شفاهی و نوشتاری، نظریه مارکسیستی، جامعه‌شناسی زبان و نسل‌کشی را در بر می‌گرفت.

این خط مشی و عملکرد طبقه فئودال را ناسیونالیسم فئودال-پادشاهی نامیده‌اند.^۲ کردستان بهترین نمونه ناسیونالیسم فئودالی را به دست داده است. این پدیده سیاسی در قرن هفدهم بروز یافت و تا به امروز ادامه دارد و دو مرحله متمایز داشته است: در قرن هفدهم محتوایی مترقی داشت و از اواخر قرن نوزدهم به بعد ابعاد سیاسی متفاوت داشته است.

ناسیونالیسم فئودالی قرون هفدهم و هجدهم

در قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی فرایند پیدایش امارات کرد شروع شد و ادامه یافت، به قسمی که در قرن هفدهم قریب ۴۰ امارت کوچک و بزرگ فئودالی مستقر شده بود. این تحول اجتماعی-اقتصادی بر اثر ساکن شدن عشایر کرد و اشتغال روزافزون آنان به کشاورزی شکل گرفت. گاه نیز سلطه عشیره کرد بر جمعیت کشاورز غیر کرد و به منظور گرد کردن آنان اعمال شده است. البته باید توجه کرد که کشاورزی و یکجانشینی اقتصاد دامداری عشیره‌ای را به کلی از میدان به در نکرد و همزیستی این دو حتی تا زمان ما ادامه داشته است.

امارت‌ها این خصوصیات را داشتند: ۱. حکومت موروثی بود و از پدر به پسر می‌رسید؛ ۲. هر امارت قلمرو مشخصی داشت که شامل تعداد معینی دهات بود و دهقانان و عشایر تابع امیر بودند؛ ۳. امارت‌ها حاکمیت سیاسی را به درجات متفاوت اعمال می‌کردند، بعضی‌ها مستقل، برخی نیمه‌مستقل و بعضی تابع امرا یا پادشاهان دیگر بودند؛ ۴. در هر امارت، امیر یا خان یا بگ یا آغا فئودال بزرگ و حاکم اصلی بود و فئودال‌ها و رؤسای عشایر کوچک‌تر از او تابع او بودند؛ ۵. هر امارت ارتش فئودالی خود را داشت که وظیفه آن حفظ حاکمیت امیر در مقابل توده مردم دهقان، در مقابله با دشمن خارجی، و نیز تجاوز به سرزمین‌های اطراف و گسترش قلمرو فئودالی بود؛ ۶. امارت‌های بزرگ‌تر دارای پرچم و سکه بودند و خطبه جمعه به نام امیر خوانده می‌شد؛ و ۷. پراکندگی فئودالی در سراسر کردستان حاکم بود.

سیر محتمل تکامل اجتماعی-اقتصادی می‌توانست این باشد که امارت بزرگی بقیه امارت‌ها را تحت سلطه خود درآورد و دولت متمرکز فئودالی ایجاد شود. اما چنین

^۲ استالین در اولین اثرش درباره مسئله ملی در سال ۱۹۰۴ این مفهوم را به کار برد. بنگرید به یوزف استالین، برداشت سوسیال‌دموکراسی از مسئله ملی، ترجمه خزر (تهران: انتشارات شبگیر، بی‌تا). در خصوص ویتنام به فصل مربوط به سابقه مبارزات خلق ویتنام در دوران فئودالیسم در کتاب جیاب، مسلح کردن توده‌ها، مراجعه کنید. البته جیاب اصطلاح ناسیونالیسم فئودالی را به کار نمی‌برد. بنگرید به فونگوین جیاب، مسلح کردن توده‌ها و تشکیل ارتش خلق (بی‌جا: سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، ۱۳۵۸).

نشد. در غرب و شرق کردستان دو قدرت بزرگ فئودالی، یعنی امپراتوری فئودالی صفوی و امپراتوری فئودالی عثمانی، سر بر آوردند. شاهان صفوی در اجرای سیاست تمرکز فئودالی استقلال امارت‌ها را تهدید کردند. آنها سرنگونی سلطه امارت‌ها و اعزام حکام از اصفهان را به اجرا درآوردند. امارت‌ها در مقابل سیاست تمرکز فئودالی صفوی به شدت مقاومت کردند. سلاطین عثمانی هم که خود همین سیاست تمرکز را دنبال می‌کردند، می‌کوشیدند از ستیزه امارت‌ها علیه رقیب صفوی خود استفاده کنند. عثمانی‌ها از طریق یکی از مأموران عالی‌رتبه خود، ادریس بتلیسی که کرد بود، به امارت‌ها قول دادند که در صورت پشتیبانی از عثمانی در جنگ با صفویه، عثمانی استقلالشان را به رسمیت بشناسند. شاهان صفوی بارها برای سرنگونی حکومت امارت‌ها لشکرکشی کردند و سراسر قرن هفدهم میلادی عرصه مبارزه امارت‌ها با امپراتوری صفوی و عثمانی شد.

در نتیجه این جنگ‌ها که بیش از یک قرن طول کشید، اولاً تکامل اجتماعی-اقتصادی جامعه سد شد. رشد امارت‌ها با رشد کشاورزی و پیدایش دهات و شهرهای فئودالی و حتی تجارت در محدوده اقتصاد فئودالی همراه بود. شرکت امارت‌ها در جنگ یکی از دو امپراتوری یا پرداختن آنها به جنگ‌های مقاومت تحت رهبری فئودال‌ها باعث اتلاف نیروهای مولده شد و نیروی انسانی در نتیجه قتل‌عام‌های وسیع، کوچ اجباری، قحطی و بیماری، از بین رفتن پل‌ها، آبادی‌ها، مزارع، باغ‌ها، قنوات و مانند اینها یا پرورش اسب و ابزار جنگی به جای دام و ابزار کشاورزی از بین رفت.^۳

نتیجه دوم این جنگ‌ها آن بود که اوضاع ناشی از جنگ باعث بیداری سیاسی در شرایط جامعه فئودالی شد که شکل مقاومت "ملی" در مقابل "بیگانه" را به خود گرفت. بیداری سیاسی در بین روشنفکران آن زمان (روحانیت، شعرا، امرای تحصیل کرده) و نیز در بین توده مردم در بهیت‌ها (منظومه‌های عامیانه) به ظهور رسید:

برای کسب اطلاع از فرایند رشد امارت‌ها و نیروهای مولده به سیاحت‌نامه اولیا چلبی، سیاح ترک، رجوع کنید که در قرن هفدهم از بعضی امارات دیدن کرده بود. بنگرید به

Evliya Celebi, *Evliya Celebi Seyahatnamesi* (Istanbul: Ikdam Matbassi, 1896).

برای نمونه‌ای از قتل‌عام‌ها به کتاب *تاریخ عالم‌رای عباسی*، مورخ رسمی شاه‌عباس، بنگرید که در آن فصلی به "قتل عام طایفه اکراد مکری" اختصاص یافته است. نمونه کوچ‌های اجباری، کوچ دادن قریب ۱۵ هزار خانوار کردهای برادوست به شمال خراسان است. بنگرید به تاریخ‌های عصر صفوی از جمله اسکندر منشی، *تاریخ عالم‌رای عباسی*، تصحیح ایرج افشار (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲)؛ شرف‌خان بدلیسی، *شرفنامه*، تصحیح ولیامینوف زرنوف (سن‌پترزبورگ: بی‌نا، ۱۳۰۵). برای مثالی از شورش‌های امارات می‌توان به شورش کردهای برادوست در قلعه دمدم در *عالم‌رای عباسی* و نیز در فولکلور کردی (به‌بیتی دمدم) رجوع کرد. شرح شورش هنوز در منظومه‌های عامیانه (بهیت‌ها، بیت) خوانده می‌شود.

۱. شرف‌الدین بدلیسی، از خانوادهٔ امرای بدلیس، کتاب تاریخ کردستان *شرفنامه* (۱۵۹۶م) را تألیف کرد و در مقدمهٔ آن گفت که علت نوشتن تاریخ این است که این ملت فراموش شده و با نوشتن *شرفنامه* می‌خواهد آنها را از بونه فراموشی درآورد. شرف‌الدین فصل‌های کتاب را برحسب درجهٔ استقلال امارت‌ها تنظیم کرده است و از امرایی که «عَلَم سلطنت برداشته‌اند» شروع کرده و با امرایی که غیرمستقل‌اند به پایان می‌رساند. او معیارهای اعمال حاکمیت سیاسی یا استقلال را خواندن خطبهٔ نماز جمعه به نام امیر و ضرب سکه ذکر کرده است. ۲. احمد خانی، شاعر بزرگ، منظومهٔ عامیانهٔ (به‌یت) *مهم و زین* را به شعر عروضی درآورد (۱۶۰۸م) و در مقدمهٔ آن تحلیل بسیار مهمی از شرایط زمان خود به دست داد. او کردها را با روم و عرب و عجم مقایسه می‌کند و آنها را در زمینه‌های مختلف (شجاعت، سخاوت، زبان و کتابت و هنر) از آنها برتر یا لااقل هم‌ردیف آنها ارزیابی می‌کند و می‌گوید که بدبختی این است که این قوم مورد تجاوز آنان قرار گرفته و کشتار و ویرانی ناشی از تجاوز آنها را از پای در می‌آورد و این تقصیر امرای کرد است که به علت نفاق و دشمنی نمی‌توانند متحدانه در مقابل دشمن بایستند. خانی در این مقدمه به صراحت می‌گوید تقصیر از شاعر و فقیران نیست، بلکه حکام و امرا مقصرند. در جای دیگر نیز می‌گوید اگرچه تابعیت این سه قوم عار است، ولی این عیب و عار از آن افراد نامدار است. او «تمرد و شقاق» امرا را عامل اصلی زیردست ماندن و مغلوب بودن می‌داند و می‌گوید اگر متحد بشویم و «پادشاهی» داشته باشیم هر سه قوم را تحت اسارت خود در می‌آوریم. خانی در جای دیگر می‌گوید که خودش فرد بی‌کمالی است، اما نه از لحاظ «تعصب عشیری» (تعصب ملی). می‌گوید با نوشتن کتاب *زبان مادری*، خود را حیات بخشیده است و از شعرای قدیمی که فراموش شده‌اند (حریری، جزیری) نام می‌برد و می‌گوید عَلَم آنها را دوباره برخواهد افراشت. خانی از داستانی که در فولکلور بسیار رایج است برای بیان مقصودش استفاده می‌برد که نزدیکی او را به تودهٔ مردم نشان می‌دهد. مهم (مرد) و دختری با نام زین عاشق همدیگرند، اما به علت نفاق افکنی شخصی با نام بکر ابتدا مهم کشته می‌شود و سپس زین با شنیدن خبر مرگ مهم خودکشی می‌کند. هر دو عاشق ناکام را در جوار هم دفن می‌کنند. مدتی بعد متوجه می‌شوند که کشته شدن هر دو عاشق در اثر نفاق افکنی بکر بوده است. می‌خواهند او را بکشند، ولی او به قبر مهم و زین پناه می‌برد، اما او را در همان جا به قتل می‌رسانند. از خون

^۴بنگرید به احمد خانی، *مهم و زین*، تیکستا کریتک، ترجمان و پیشنجر م. ب. رودنکو (مسکو: اینستوی ملتید آسیا، آکادمیا علمی یا تفقاا شوری، نشر خانا ادبیتا روژهلای، ۱۹۶۲).

بکر (عامل نفاق و تفرقه) درخت خاری می‌روید که ریشه در خاک می‌دواند و حتی در قبر (در آن دنیا) نیز مانع یکی شدن دو عاشق می‌شود. با توجه به بحثی که خانی در ساقی‌نامه کتاب می‌کند واضح است که او مهم و زین را به دو بخش کردستان (بخش تحت سلطه صفوی و عثمانی) تشبیه می‌کند و نفاق افکنی بکر در واقع تفرقه و نفاق امرا و فئودال‌ها است. خانی علاوه بر مهم و زین اولین فرهنگ لغت کردی (عربی-کردی) را تألیف کرد و درباره این فرهنگ هم می‌گوید که آن را برای مشاهیر و بزرگان تألیف نکرده، بلکه برای نوجوانان گرد تألیف کرده است. ۳. مهم‌ترین بیان آگاهی سیاسی توده مردم را در فولکلور می‌توان پیدا کرد. به‌یت دمدم که مقاومت کردهای برادوست را در مقابل شاه عباس صفوی بیان می‌کند در سراسر کردستان و در مناطقی که این شکل فولکلوری (به‌یت) را دارند به لهجه شمال و جنوب هنوز خوانده می‌شود.

خط سیاسی رهبران فئودال قرن هفدهم درست همان بود که خانی توضیح داده است: ۱. دفاع از استقلال و حاکمیت امارات؛ ۲. متحد کردن توده مردم تحت عنوان غزا یا جنگ بین کرد و عجم یا کرد و روم (عثمانی)؛ ۳. اتکا به یکی از دو قدرت علیه قدرت دیگر و حمله به دیگر امارات به طرفداری از یکی از دو قدرت؛ ۴. وحدت گذرا و گاه و بی‌گاه بین چند امارت. وحدت امارات علیه دو قدرت یا یکی از آنها امری استثنائی بود. روند کلی وابستگی به یکی از دو قدرت برای حفظ استقلال خود بود. احمد خانی به این جنبه از خط سیاسی امارات به شدت اعتراض کرده است. این خط مشی در ادامه‌دهندگان معاصر ناسیونالیسم فئودالی (رؤسای بارزان از ۱۹۶۳ به بعد، و حزب دموکرات کردستان (ح.د.ک.) ایران در سال‌های ۱۳۴۰ و نیز در ح.د.ک. کنگره سوم) دیده می‌شود؛ ۵. تضاد منافع بین توده مردم (دهقانان) و رهبری فئودالی وجود داشت. احمد خانی علت شکست را تفرقه‌طلبی رهبران فئودال می‌داند که قبلاً به آن اشاره شد. رهبری فئودالی فقط دفاع از قلمرو امارت خود را در نظر داشته و برای حفظ آن به یکی از دشمنان متکی می‌شد و به دیگر متحدان خود (سایر امارات) تجاوز می‌کرد. این خط مشی در تضاد با منافع توده دهقانی بود.

امارت‌ها نتوانستند کاری از پیش ببرند و بعد از ده‌ها سال جنگ، کردستان بین دو قدرت فئودالی تقسیم شد. کار سرکوب امارت‌ها تا اواسط قرن نوزدهم ادامه یافت و آخرین شورش‌های امارات در اواسط قرن نوزدهم صورت گرفت و به شکست انجامید. شورش محمد پاشای رواندز منطقه بسیار وسیعی را در بر گرفت. او نمونه

بسیار خوبی از رهبری فتودالی بود و سعی داشت که همهٔ امارات را با زور تحت لوای خود درآورد.^۵ همچنین، مقاومت امارت بوتان و بدرخانی‌ها در اواسط قرن نوزدهم نشان داد که در این قرن و حتی پیش از آغاز عصر امپریالیسم، هنگامی که قلمروهای عثمانی و ایران عرصهٔ کشمکش قدرت‌های استعماری اروپایی (انگلیس، فرانسه، روس، آلمان) شده بود، فتودال‌های گرد هم درگیر این کشمکش‌ها شدند.^۶

ناسیونالیسم فتودالی در عصر امپریالیسم

از دست رفتن استقلال سیاسی امارات به معنای از بین رفتن طبقهٔ فتودال نبود. طبقهٔ فتودال از این پس بدون داشتن حاکمیت مستقل و قلمرو حکومتی مستقل یا نیمه‌مستقل همچنان نظام فتودالی را حفظ کرد و برای به دست آوردن حاکمیت مجدد تلاش خود را ادامه داد. با آغاز عصر امپریالیسم، این طبقه در سراسر جهان تحت سلطه (آسیا، آفریقا، امریکای جنوبی) از جمله در خاورمیانه به پایگاه اجتماعی امپریالیسم تبدیل شد. در امپراتوری عثمانی، سلطان عبدالحمید جیش "حمیدیه" را ساخت که عبارت بود از نیروی نظامی فتودال‌های گرد که برای سرکوب نهضت آزادی خواهانهٔ خلق کرد، خلق ارمنی و نهضت‌های آزادی خواهانهٔ ملل اروپای تحت سلطهٔ عثمانی به کار گرفته می‌شد. فتودال‌های کرد در مقابل امتیازاتی چند به بخشی از ارتش فتودالی سلطان مرتجع و وابسته به امپریالیسم تبدیل شدند.^۷ در حالی که بخشی از فتودال‌های کرد به بخشی از طبقهٔ فتودال تحت رهبری رژیم عثمانی و قاجار و بعدها پهلوی و ملک فیصل تبدیل شدند، بخش دیگری از فتودال‌های کرد سعی کردند از طریق وابسته شدن به روس و انگلیس حکومت فتودالی کردستان را تأسیس کنند. شیخ طه در دههٔ ۱۹۱۰ به تزار روس چنین پیشنهادی کرد و شریف پاشا اندکی قبل از پایان جنگ اول، هنگامی که انگلیس‌ها بر بین‌النهرین و بخش‌های

^۵ بنگرید به تاریخ میران سوران، تألیف جوزنی موکریانی، که بر اساس یک نسخهٔ خطی تحت عنوان "ملیخا" نوشته شده و نیز منابع متعدد عثمانی و غربی دربارهٔ این شورش: حسین حزنی موکریانی، میژووی میرانی سوران (بی‌جا: چاپخانهٔ کوردستان، ۱۹۶۲).

^۶ کتاب خالفین، نبرد به خاطر کردستان، که از اصل روسی به کردی هم ترجمه شده است، اوضاع قبل از پیدایش امپریالیسم را در عرصهٔ جهان با استناد به آرشیوهای شوروی شرح داده است. بنگرید به N.A. Khalfin, *Bor'ba za Kurdistan: Kurdsii Vopors v Mezhdunarodnikh Otnoshenijakh XIX Veka* (Moskva: Lzd. Vostochnoi Literaturi, 1963).

^۷ برای اطلاع مختصر از جیش حمیدیه بنگرید به

Martin van Bruinessen., *Agha, Shaikh and State: The Social and Political Structures of Kurdistan* (London: Zed Books, 1992).

جنوبی کردستان مسلط می‌شدند، طرحی به دولت انگلیس ارائه داد که به موجب آن یک کردستان مستقل تحت قیمومیت انگلستان به وجود آید. سرپرسی کاکس (Sir Percy Cox, 1854-1937)، مسئول سیاسی نیروهای امپریالیسم انگلیس در خاورمیانه (بین‌النهرین)، درباره طرح شریف پاشا نوشته است که این طرح دقیقاً مشابه طرحی بود که خود دولت انگلیس برای اداره متصرفات خود بعد از پایان جنگ تهیه دیده بود.^۸ خط این بخش از فئودال‌های کرد ایجاد کردستان "مستقل" تحت‌الحمایه قدرت‌های امپریالیستی بود که در آن نظام فئودالی ادامه حیات بدهد و خودشان حاکمان وابسته باشند.

در آغاز قرن بیستم، به ویژه تحت تأثیر انقلاب بورژوازموکراتیک ۱۹۰۸، ترک‌های جوان در بخش عثمانی کردستان و نیز در استانبول که فئودال‌ها و سران تبعیدی عشایر کرد زندگی می‌کردند، محافل سیاسی و ادبی کرد تشکیل شد که دارای تشکیلاتی ظاهراً متفاوت از رهبری عشایری بودند. اما اکثریت مؤسسان و رهبران این محافل فئودال‌ها و رؤسای عشایر بودند و وجود عده‌ای عناصر ناسیونالیست (روشنفکران روحانی و طلاب و غیره) و نیز بورژوازی تجاری تغییری در ماهیت فئودالی این تشکیلات نمی‌داد، زیرا حرکت ناسیونالیسم فئودالی بر آن غلبه داشت. حتی تجمع بیشتر این محافل در تشکیلاتی با نام "خویبون" تغییری در ماهیت فئودالی رهبری به وجود نیاورد و در واقع، آن را عیان‌تر ساخت. خویبون نیز در خط ناسیونالیسم فئودالی بود، گرچه عناصر دموکراتیک و آزادی‌خواه نیز در آن جمع بودند. حرکت شیخ محمود و تشکیل دولت سلطنتی او بلافاصله بعد از جنگ اول نیز از چنین خصلتی برخوردار است: رهبری فئودالی و تحکیم نظام فئودالی با شرکت خرده‌بورژوازی شهر، مخصوصاً شهر سلیمانیه، و عناصر دموکرات و آزادی‌خواه این "طبقه" (خرده‌بورژوازی). مخالفت شیخ محمود با مقامات انگلیسی حاکم بر عراق تغییری در این جریان نمی‌داد، زیرا حرکت او در آغاز با تأیید انگلستان همراه و ماهیت سلطه او نیز فئودالی بود. مخالفت شیخ محمود با مقامات انگلیسی از موضع ضد امپریالیستی نبود. حرکت اسماعیل آغا سمکو نیز در همین خط بود.

^۸ نقل قول اصلی در کتاب ویلسون و نیز در رساله دکتری W. Jwaideh (دانشگاه سیراکیوز، ۱۹۶۰) ذکر شده است. بنگرید به

Arnold Talbot Wilson, *Mesopotamia, 1917-1920, a Clash of Loyalties* (Oxford: Oxford University Press, 1931); Wadie Jwaideh, *The Kurdish National Movement: Its Origins and Development* (Syracuse, New York: Syracuse University Press, 2006).

ادامه‌دهندگان خط ناسیونالیسم فئودالی در دو دهه بعد رؤسای عشایر بارزانی (ملا مصطفی، ۱۹۶۳-۱۹۷۵) و سپس به صورت "قیاده موقت" و نیز حزب دموکرات کردستان ایران (کنگره دوم)، خط احمد توفیق و کنگره سوم خط قاسملو-توده‌ای و کنگره چهارم (هر دو خط قاسملو و توده‌ای) بودند. عملکرد خط ناسیونالیسم فئودالی دار و دسته ملا مصطفی چنین بود:

۱. تقویت و تحکیم سلطه طبقه فئودال از طریق سرکوب خواسته‌های دهقانان و انتظاراتی که از جنبش داشتند تحت عنوان جنبش ملی ("شورش"، "کوردایه‌تی"، گم‌آوردن فئودال‌ها به پست‌های مهم نظامی و سیاسی به‌ویژه بعد از انشقاق ۱۹۶۴ و کنگره ششم "پارت دموکرات"، تشدید استثمار فئودالی از طریق گرفتن پول نقد و جنس از دهقانان به بهانه "کمک به جنبش".

۲. تشدید استبداد فئودالی و سازماندهی و تشکیلات‌سازی برای این استبداد: منظور از استبداد فئودالی سلطه سیاسی طبقه فئودالی است که قبلاً در سطح ده یا دهات به دست مالک فئودال اعمال می‌شد و بعد از ۱۹۶۴ و به خصوص بعد از ۱۹۶۶ از طریق سلطه "پارت دموکرات کردستان عراق" و نیروی پیشمرگه شکل سازمانی و تشکیلاتی در سراسر مناطق به اصطلاح آزادشده پیدا کرد. این سازماندهی استبداد فئودالی در مناطق آزادشده بعدها به صورت بسیار منسجم درآمد و دارای دستگاه جاسوسی "پاراستن" بود که شعبه‌ای از ساواک بود و زندان داشت؛ مخالفت با هر نوع تحول دموکراتیک (ایجاد تشکلات دهقانی، تقسیم اراضی فئودال‌ها، تخفیف بهره مالکانه، آزادی زنان، سوادآموزی، توسعه و ارتقای فرهنگ انقلابی و مانند اینها)؛ سرکوب آزادی‌های دموکراتیک و برقراری اختناق شدید بین مردم و در صفوف پیشمرگه و از جمله تعقیب پیشمرگه‌هایی که آثار انقلابی می‌خواندند، ممنوعیت مبادله و فروش این قبیل آثار در مناطق آزاد شده؛ مخالفت با هرگونه حرکت و فعالیت و تبلیغات و تشکیلات انقلابی با این بهانه که گرد کرد است و ملت کرد و کردستان به بیش از یک حزب احتیاج ندارد و "پارت" (ح.د.ک. کردستان عراق) یگانه حزب کردستان است (تر "نقاه حیزب") و این در حالی بود که تشکلات ارتجاعی چون ساواک و پان‌ایرانیست‌های پزشکیپور و کازیکی‌ها آزادی فعالیت داشتند؛ دار و دسته بارزانی و نوکرانش سامی عبدالرحمن و احمد توفیق مبارزینی چون سلیمان معینی، دکتر شوان و ده‌ها تن از رهبران حزبی مخالف خط ارتجاعی بارزانی را ترور کردند. بارزانی همیشه مخالف هر نوع تشکل حزبی بود، اما بعد از انشقاق ۱۹۶۴ نتوانست "پارت دموکرات" را منحل

کند، زیرا وجود سال‌ها تشکل حزبی (هیوا و پارت و...) و نقشی که بعد از جنگ جهانی دوم در جنبش ایفا کردند و نیز به دلایل دیگر انحلال آن "وجهه" دار و دسته عشیره‌ای‌اش را از بین می‌برد. کاری که بارزانی کرد تبدیل "پارت" به ارگان اجرایی و تشکیلاتی رؤسای عشیره بارزان و دیگر مرتجعان هم‌مسلك‌شان بود و این کار به خصوص در کنگره ششم شکل رسمی به خود گرفت. بارزانی همیشه از دید ارتجاع فئودالی به رهبران حزبی که از اهالی شهر و از روشنفکران انقلابی و آزادی‌خواه بودند بدترین توهین‌ها را می‌کرد. سایر تشکلاتی که از قبل وجود داشت مانند سازمان زنان و جوانان و دانش‌آموزان همه جنبه تشریفاتی و یا اجرایی خط فئودالی را پیدا کردند؛ تبلیغ شوونیسم ملی و فرهنگ ارتجاعی فئودالی (تبلیغ دشمنی با خلق عرب و تحقیر کردن و توهین به عرب‌ها)، تبلیغ به نفع رژیم ارتجاعی شاهنشاهی و صهیونیسم، تبلیغ نژادپرستی (آریایی بودن کردها و سامی بودن عرب‌ها)، ترویج ادبیات ارتجاعی (اشعار و موسیقی و نمایش‌نامه و غیره از طریق "رادیو کردستان" و مطبوعات) به زبان کردی که نقش‌هزار در ترویج این نوع ادبیات ارتجاعی قابل توجه است، وقتی استفاده از زبان کردی برای بیان و تبلیغ انقلابی ممنوع بود؛ استقرار نظام قضایی عشیره‌ای و فئودالی براساس عرف فئودالی یا اصول شرع مخصوصاً اعمال قصاص؛ نیروی نظامی (پیشمرگه) از لحاظ مضمون و محتوا شکل ارتش فئودالی داشت. "تقسیم زمین" که در زمان بارزانی صورت گرفت عبارت بود از گرفتن زمین چند فئودال مخالف خودش و اعطای آن به فئودال‌های طرفدار خودش؛ تضاد بین فئودال‌ها همیشه وجود دارد.

۳. وابستگی کامل به امپریالیسم و رژیم صهیونیستی و ارتجاع پهلوی: عدم اتکا به توده خلق کرد و انقلاب عراق، حتی نیروی سیاسی خلقی را نیز می‌توانست به بی‌راهه وابستگی به امپریالیسم بکشاند. در حالی که رهبری جنبش در کردستان عراق بعد از ۱۹۶۴ رهبری فئودالی بود و پایگاه اجتماعی امپریالیسم بود، بارزانی از سال ۱۹۶۴ کرنش به رژیم‌های ارتجاعی شاه و ترکیه را شروع کرد و کردهای ایران و عراق را از طریق خیانتکارانی چون احمد توفیق و با کشتار انقلابیونی چون معینی و شوان و غیره از مبارزه علیه این رژیم‌های ارتجاعی بر حذر داشت. در سال‌های ۱۹۷۰ و به‌ویژه بعد از توطئه کیسینجر-بارزانی کردستان عراق به پایگاه امپریالیسم امریکا و رژیم اشغالگر فلسطین و به پایگاهی علیه انقلاب عراق و ایران و دیگر خلق‌های خاورمیانه تبدیل شد. کردستان عراق با فداکاری توده مردم و پیشمرگه‌ها از سلطه رژیم حاکم بر بغداد (ارتجاع بعث اول، دو عارف، بعث

دوم) آزاد شد، اما تحت سلطه کامل ارتجاع شاهنشاهی و اربابان امپریالیستی و صهیونیستی او درآمد. بارزانی به صراحت به کیسینجر و نیز خبرنگاران مطبوعات امپریالیستی گفت که می‌خواهد کردستان را در اختیار امریکا بگذارد. این حرکت بارزانی درست ادامه حرکت شریف پاشا و شیخ طه بود که در اوایل قرن بیستم می‌خواستند دولت "مستقل" فئودالی تحت‌الحمایه قدرت‌های امپریالیستی ایجاد کنند. سرکوب جنبش ملی کردهای ایران به دست بارزانی (از طریق احمد توفیق) و سرکوب جنبش کردهای ترکیه (به دستور ارتجاع ایران و ترکیه و امریکا) نیز در خط امیران در قرن ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ بود.

خط مشی و عملکرد ح.د.ک. ایران نیز مانند رهبری فئودالی بارزانی بود:

۱. تقویت و تحکیم سلطه طبقه فئودال: در شرایطی که فئودال‌ها به حملات مسلحانه و متشکل علیه دهقانان دست می‌زدند—مثلاً ترگور اوایل فروردین ۱۳۵۸—در حالی که ستون فقرات نظام فئودالی یعنی رژیم شاه (نماینده فئودال‌ها و کمپرادورها) سرنگون شده و دهقانان به پا خاسته‌اند، ح.د.ک. تحت این عنوان که همه کردند و گرد در مقابل عجم قرار دارد، نه کرد در مقابل کرد و مسئله دهقان و فئودال مطرح نیست؛ در چنین شرایطی، به جای تعمیق دستاوردهای انقلاب و تأمین دموکراسی واقعی (سرنگونی فئودالیسم) ح.د.ک. از این عمل انقلابی دهقانان و سازمان‌های سیاسی انقلابی جلوگیری کرد و به جای اسلحه کشیدن علیه فئودال‌ها، علیه سازمان‌های سیاسی انقلابی و دهقانان اسلحه کشید و این چیزی جز پشتیبانی از یک طرف این جنگ (طرف فئودالی) نبود. از استدلال‌های عوام‌فریبانه و ناسیونالیستی ح.د.ک. این بود که مطرح کردن مسئله فئودال‌ها و تقسیم زمین باعث می‌شود فئودال‌ها جاش شوند و تقسیم زمین یا درست کردن اتحادیه دهقانی یعنی جاش‌سازی. تجربه نشان داده است که فئودال‌ها به مثابه یک طبقه جاش هستند و در زمان جمهوری خودمختار مهاباد ۱۳۲۴-۱۳۲۵ فئودال‌ها حتی در قدرت دولتی جمهوری شرکت داده شدند (پست‌های وزارت و مقامات نظامی) و رهبری جمهوری نیز کاری به زمین‌هایشان نداشت، اما آنها جاش بودند و پنهانی با رژیم شاه و سفیر امریکا در تهران برای سرنگونی جمهوری مهاباد تماس داشتند. تجربه انقلابی نشان داده است که سرنگونی قدرت فئودالی آن هم به دست خود دهقانان مهم‌ترین عامل از بین برنده جاش است. ح.د.ک. در بهار ۱۳۵۸ و بعد از آن علناً دهقانان منطقه مکریان را تهدید کرد که حق ندارند اتحادیه دهقانی درست کنند. ح.د.ک. به رهبری کریم حسامی به اوطمیش حمله کرد. او به دهقانان گفت که در کردستان فقط یک حزب است و آن ح.د.ک.

است و هر کاری باید با تصویب آن صورت گیرد. ح.د.ک. به "جمعیت راه رهایی زحمت‌کشان" اخطار کتبی داد که کار تقسیم زمین و تأسیس اتحادیه دهقانی را قطع کنند.

۲. استثمار فئودالی و اعمال قدرت استبدادی: ح.د.ک.، مانند دار و دسته بارزانی، از دهقانان بیگاری می‌کشید، آنها را به بهانه‌های مختلف جریمه می‌کرد، از دهقانان مالیات سرانه (هزار تومان از هر خانوار در بعضی مناطق سردشت در سال ۱۳۵۸، گرفتن بارانه به مبلغ زیاد و به زور در مناطق مرزی، گرفتن حق عبور از مرغ و بز و گوسفند و از لبنیات در جاده‌ها، استفاده از قاطر و اسب و الاغ دهقانان به رایگان و...) می‌گرفت. حتی اگر خرید محصولاتی از قبیل گندم، آرد و لبنیات مطرح بود، قیمت ناچیزی می‌پرداخت. ح.د.ک. ادعا می‌کرد که در کردستان "قدرت اجرایی" در دست اوست و هیچ کاری بدون رضایت آنها نباید انجام شود و مخالفت با ح.د.ک. ممنوع است. حتی فروش نشریه‌ای که از ح.د.ک. انتقاد می‌کرد ممنوع بود که نمونه آن حمله به مقر پیکار در بوکان به بهانه فروش نشریه بود. فئودال‌ها یا جاش‌هایی که به دست نیروی چپ و به درخواست دهقانان بازداشت می‌شدند با ارباب و تهدید ح.د.ک. باید آزاد می‌شدند. بعد از ۲۶ آبان ۱۳۵۸ ح.د.ک. دوباره به شهرها برگشت، در مهاباد اعلامیه پخش کرد و به مردم دستور داد که برای حل اختلافات و مشکلات خود به ح.د.ک. مراجعه نکنند، زیرا ح.د.ک. اداره دادگستری نیست و مردم باید برای حل اختلافات و مشکلات خود به ادارات دولتی مراجعه کنند، با این همه در همان زمان اعلامیه داد که ماهی‌گیری در دریاچه سد بدون اجازه ح.د.ک. ممنوع است و متخلف به شدت مجازات خواهد شد. در زمان حاکمیت ح.د.ک. در شهر تقسیم مواد کمیاب مانند نفت و بنزین عمدتاً برای رفع احتیاجات آنها انجام می‌شد. حمله به نیروهای چپ و ترورهای مثل ترور کاک صلاح شمس برهان،^۹ از جمله اقدامات عادی ح.د.ک. بود. مخالفت‌ها و مزاحمت‌های متعدد که

^۹ صلاح شمس برهان از کادرهای اتحادیه کمونیست‌های ایران و تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان، شاخه نظامی اتحادیه کمونیست‌ها در کردستان بود. تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان در مهرماه ۱۳۵۸ اعلام موجودیت کرد. اول در مهاباد شکل گرفت و سپس، در آذرماه ۱۳۵۸، در سنندج نیز مقر خودش را تأسیس کرد. در بوکان و سقز و دیواندره نیرو داشت و نشریه‌ای با نام پیشمرگه منتشر می‌کرد. کاک صلاح شمس برهان در ۱۲ تیر ۱۳۵۹ در مهاباد به دست یکی از پیشمرگان حزب دموکرات کردستان ترور شد. کمیته‌ای متشکل از نمایندگان سازمان‌های سیاسی موجود در کردستان در آن زمان برای بررسی این ترور تشکیل شد. من هم در این کمیته عضویت داشتم. این کمیته به نتیجه قطعی نرسید. جدا از اینکه پیشمرگه‌ای که کاک صلاح شمس برهان را ترور کرد از پیشمرگان حزب دموکرات کردستان بود، در خاطرات هاشمی رفسنجانی اشاره شده است که کیانوری همراه غنی بلوریان از رهبران ح.د.ک. به دیدار وی رفته و از فعالیت‌های اتحادیه کمونیست‌ها در کردستان گزارشی دادند. این ملاقات نزدیک به دو هفته قبل از این ترور بود. در یادداشت روزانه دیگری در ۱۲ مرداد ۱۳۶۰، باز هم رفسنجانی به گزارش‌های کیانوری و عمومی از فعالیت‌های اتحادیه کمونیست‌ها اشاره می‌کند.

ح.د.ک. علیه به کیتی نیشتمانی به عمل می آورد و پشتیبانی قاطعانه و سرسختانه از قیاده موقت تا شهریور ۱۳۶۰، نشان دهنده هم‌مسلمکی این دو جریان ارتجاعی بود. جزئیات این همکاری ارتجاعی با قیاده در شهریور ۱۳۶۰ بعد از حمله قیاده به اشنویه تا حدی در رادیوی ح.د.ک. بیان شد و اقرار کردند که در حالی که به دنبال انقلاب ۱۳۵۷ همه مردم کردستان و سازمان‌های سیاسی مترقی و انقلابی ایران خواستار اخراج رهبران قیاده از ایران بودند، ح.د.ک. با این کار مخالفت کرده است.

۳. رهبری فئودالی و وابسته: در این دوره رهبری ح.د.ک. در سال ۱۳۵۲ (زمان اوج‌گیری رقابت ارتجاع بعثی و شاهنشاهی) طبق برنامه دولت بعث عراق و به وسیله قاسملو و حزب توده به وجود آمد. نزدیکی ح.د.ک. کنگره سوم به بعث واضح‌تر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد. ائتلاف قاسملو و حزب توده برای برپایی ح.د.ک. در زمان "ماه غسل" شوری و بعث صورت گرفت و اندکی بعد از کنگره ۴ توده‌های‌ها به عنوان جاش اخراج شدند. آنچه رهبری ح.د.ک. را فئودالی-عشیره‌ای می‌کرد، خط مشی سیاسی آنها بود، نه ترکیب اعضای آن. در سطح رهبری و مقامات حساس حزبی هم فئودال‌ها شرکت داشتند و هم عناصر خرده بورژوازی تحصیل کرده شهری. بی تردید عده زیادی از اعضا و هواداران آن عناصر آزادی‌خواه و دموکرات بودند که در خط ناسیونالیسم خرده‌بورژوازی بودند. اما آنچه تعیین‌کننده ماهیت هر حزب یا تشکل سیاسی است، خط مشی رهبری و عملکرد آن است. خط مشی و عملکرد رهبری این حزب به نحوی بود که فئودال‌ها و عناصر بورژوازی شهر و حتی دهقانان ثروتمند در این حزب امیدی به حفظ منافع خود می‌دیدند. افسران و دیگر عناصر فراری ارتش شاهنشاهی نیز به این حزب امید بسته بودند و به درون آن خزیدند.

۴. تبلیغ شوونیسم ملی: تبلیغ علیه "عجم"‌ها و استفاده از اختلاف شیعه و سنی برای بسیج مردم که رکن اساسی تبلیغات بسیج‌گرانه ح.د.ک. بود و در نمونه بسیار ابتدایی اختاریه‌های متعدد ح.د.ک. به مردم در دهات ترک‌نشین منطقه نرده و سلدوز آمده بود که در تابستان ۱۳۶۰ از رادیو کردستان خوانده می‌شدند.

۵. وابستگی به امپریالیسم: رهبری ح.د.ک. کنگره سوم (قاسملو-توده‌ای) وابستگی به سوسیال امپریالیسم روس و بعث را در دوران نزدیکی این دو آشکار ساخت. بعد از کنگره چهارم و اخراج توده‌ای‌ها، قاسملو بارها وفاداری ح.د.ک. را به حامیان بین‌المللی‌اش یادآوری کرده است. ح.د.ک. اسلحه و مستشار از بعث می‌گرفت. مخالفت ظاهری، اما همکاری با جریان‌ات ساواکی و سلطنت طلب چون کوری‌ره‌ش

و شیخ عثمان و غیره نمونه دیگر بود. ح.د.ک همیشه این تز را بین مردم تبلیغ می کرد که "بدون پشتیبانی یک قدرت خارجی ملت کرد نمی تواند موفق شود،" "ملت کرد همیشه تنها بوده است و حالا که بعث کمک می کند نباید این کمک را رد کرد." این استدلال ها دقیقاً همان بود که دار و دسته بارزانی برای توجیه وابستگی خود به امریکا و رژیم صهیونیستی در اسرائیل و رژیم شاهنشاهی به کار می برد. در قرن هفدهم و هجدهم امرای کرد وابستگی به یکی از دو دولت عثمانی یا ایران را پیشه خود ساختند، در عصر امپریالیسم فئودال های کرد وابستگی به یکی از قدرت های اروپایی را نیز برای حفظ منافع خود در پیش گرفتند. در سال های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ فئودال های بارزان به امریکا-اسرائیل شاه پناه بردند.

خط ناسیونالیسم بورژوازی

در بررسی ناسیونالیسم فئودالی دیده شد که قبل از اینکه بورژوازی کرد به وجود آید و خط ناسیونالیستی خود را ارائه دهد، طبقه فئودال در کردستان ناسیونالیسم فئودال-پادشاهی را مطرح کرد. از ویژگی های مهم جنبش ملی کردستان انطباق مواضع سیاسی این دو طبقه و در عین حال تفاوت آنها بود. عواملی چند این انطباق یا هم سویی خط مشی دو طبقه را شدت و تداوم بخشید. یکی از این عوامل دیرپایی نظام فئودالی در کردستان و ضعف شدید بورژوازی و رودررو قرار گرفتن هر دو طبقه در مقابل دولت های مرکزی است. در نظر نداشتن وجود ناسیونالیسم فئودالی و ناسیونالیسم بورژوازی به طور هم زمان و سابقه طولانی تر ناسیونالیسم فئودالی باعث می شود که ح.د.ک. سال های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ را با ح.د.ک. کنگره ۲ و ۳ و ۴ یکی بدانیم و اینها را هم در خط ناسیونالیسم بورژوازی قرار بدهیم.

بورژوازی کرد به شکل بورژوازی تجاری در بعضی از شهرهای بزرگ تر کردستان عثمانی و ایران زمان قاجاریه پدید آمد. تجارت با روسیه تزاری و بعضی از مراکز بزرگ تجاری عثمانی از عوامل رشد این بورژوازی بود. این بورژوازی با سقوط رژیم تزاری و با تجزیه عثمانی ضربات سنگینی متحمل شد. اولین بار که موضع بورژوادموکراتیک از موضع فئودالی اندکی متمایز شد در اشعار حاجی قادر کوبی (۱۸۱۵-۱۸۹۶) بود. اما این هنوز اولین طلیه بود. تا قبل از جنگ ضد فاشیستی و از سال ۱۹۴۱، در دوران جنگ امپریالیستی دوم، طبقه فئودال و بورژوازی تجاری هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ تشکیلاتی وحدت داشتند؛ مثلاً در تشکیلات "خویبون" در آغاز سال های ۱۹۴۰، محافل و افراد بورژوادموکرات از نظر تشکیلاتی تا حد زیادی از جریان ها و تشکلات فئودالی جدا شدند. این جدایی به معنای جدایی همیشگی نبود و در

سال‌های ۱۹۶۰ دوباره وحدت صورت گرفت: بارزانی به عراق برگشت و درخواست رهبران پارت برای قبول ریاست مطرح شد. در هر حال، جدایی این دو طبقه از یکدیگر از طریق تشکیلاتی چون حزب هیوا عراق و کومله ژ.ک. ایران در ۱۳۳۲ صورت گرفت. ژ.ک. با گروهی از تجار و بازاریان و ملایان آزادی‌خواه و تحت تأثیر حرکت مشابه در عراق و با کمک این حرکت به وجود آمد. ژ.ک. مواضع ضد فئودالی داشت؛ مثلاً عدم قبول عضویت فئودال‌ها از اصول تشکیلاتی‌اش بود. آنها رؤسای عشایر و فئودال‌ها را عامل عقب‌ماندگی خلق می‌شناختند.^{۱۰} از شعارهای ژ.ک. "زنده باد کرد و کردستان بزرگ" بود که روی جلد مجله نیشتمان چاپ می‌شد. تبدیل کومله ژ.ک. به حزب دموکرات کردستان در دو سال بعد با تغییراتی در رهبری و خط مشی صورت گرفت. شعار "کرد و کردستان بزرگ" حذف و فعالیت در چارچوب ایران مطرح شد، اما از نظر موضع ضد فئودالی ح.د.ک. نسبت به ژ.ک. عقب‌تر بود و در تأسیس دولت خودمختار به جای تکیه بر دهقانان و سرنگونی فئودالیسم که پایه اجتماعی امپریالیسم انگلو-امریکایی و رژیم شاه بود، با فئودال‌ها سازش کرد و آنها را حتی در حکومت شرکت داد و به همین دلیل جمهوری خودمختار در محدوده شهرها باقی ماند، به خصوص در مهاباد و بوکان. نمونه‌ای از ستم فئودالی در دوران جمهوری در مجله کوردستان شماره اول و دوم سال ۱۳۲۵ ذکر شده است که مالک قریه لج در مهاباد گوش و بینی یکی از زارعین را برید. هم در ژ.ک. و هم در ح.د.ک. بیشتر اعضا از خرده‌بورژوازی شهر و تا حدی روستا بودند، اما مؤسسين عمدتاً از بورژوازی شهر بودند و خط حاکم بر هر دوی آنها خط دموکراسی بورژوازی طبقه بورژوازی منطقه مکریان و عمدتاً مهاباد بود. قاضی محمد و خانواده (طایفه) اش مالک بودند، اما خود قاضی محمد مواضع دموکراتیک و آزادی‌خواهانه ژ.ک. را پذیرفت و نماینده جریان بورژوازموکراتیک شد. در تبدیل ژ.ک. به ح.د.ک. باید تأثیرات فرقه دموکرات آذربایجان و به ویژه حذف موضع کردستان بزرگ را در نظر گرفت. اما سازش با فئودالیسم را باید از تأثیرات حزب توده و موضع ناسیونالیستی فرقه دموکرات و خود ژ.ک. دانست. بعد از شکست جمهوری و از هم پاشیدگی ح.د.ک.، بار دیگر در سال‌های بعد سازماندهی حزبی صورت گرفت. در جریان لایحه بیست درصد تخفیف بهره مالکانه مصدق، هنگامی که توده دهقانان در منطقه مکریان (محال چومی مجیدخان و بوکان) قیام کردند، حزب دوباره فعال شد. در دوران بعد از شکست جمهوری، پیوند ح.د.ک. و حزب توده بیشتر شد و در سال‌های ۱۳۳۰

^{۱۰} مثلاً در کتاب *دیاری لاوان* که مجموعه‌ای از اشعار ملی و مترقی از شعرای کرد بود این نکته منعکس است. بنگرید به غفور میرزا کریم، *یادگاری لاوان و دیاری لاوان* (به‌عنا: چاپخانه کوری زانیاری کورو، ۱۹۷۸).

بیشتر اعضای ح.د.ک. در عین حال عضو حزب توده هم بودند. در سال‌های ۱۳۴۰، خط احمد توفیق تحت تأثیر مواضع ارتجاعی بارزانی و سیاست‌های ارتجاعی او به صورت جریان فئودالی تکوین یافت و منجر به انشعاب بعد از کنگره ۲ شد که یک "کمیته انقلابی" از خط احمد توفیق جدا شد: سلیمان معینی و دیگران. احمد توفیق سیاست بارزانی را که پایان دادن به مبارزه کردهای ایران علیه رژیم شاه بود با جدیت در کردستان ایران پیاده کرد و در سرکوب جنبش ملی مسلحانه ۱۳۴۶-۱۳۴۷ به رهبری کمیته انقلابی ح.د.ک. کردستان ایران نقش فعال داشت. این سرکوب در ایران به دست ارتش شاهنشاهی و ژاندارمری و فئودال‌های جاش و در مرز ایران-عراق به دست بارزانی و احمد توفیق صورت گرفت. ترور سلیمان معینی و دیگر مبارزان کرد ایرانی نیز با تأیید و اقدام دار و دسته احمد توفیق صورت گرفت. کار احمد توفیق وابسته کردن جنبش ملی کردستان در ایران به منافع فئودالیسم کرد عراق به رهبری بارزانی و نیز به منافع ارتجاع شاهنشاهی و امپریالیسم امریکا بود.

از آنچه گذشت می‌توان دید که ح.د.ک. در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۰ و ژ.ک. در خط ناسیونالیسم بورژوازی و ح.د.ک. احمد توفیق (کنگره ۲) و قاسملو-توده‌ای (کنگره ۳) و قاسملو (کنگره ۴ به بعد) در خط ناسیونالیسم فئودالی بودند.

خط دموکراتیسم انقلابی

منظور از دموکراتیسم انقلابی خط مشی انقلابی دهقانان تهیدست است که خواهان سرنگونی سلطه فئودالیسم هستند. تحقق این خط در جنبش ملی بسیار دیر صورت گرفت. دهقانان همیشه نیروی اصلی جنبش ملی کرد را تشکیل داده‌اند، اما خط سیاسی آنان (مبارزه برای سرنگونی فئودالیسم و استقرار دموکراسی دهقانی) به شکل خط سیاسی و تشکیلاتی تا اواسط سال‌های ۱۳۴۰ بروز نکرد. این مسئله به هیچ وجه به این معنا نیست که جنبش دهقانی ضد فئودالی وجود نداشته است. در واقع، به دنبال جریان لایحه بیست درصد تخفیف بهره مالکانه دهقانان بسیاری از مناطق کردستان شورش کردند و فئودال‌ها را از دهات بیرون راندند، بدون اینکه مسئله ملی مطرح شود.^{۱۱} منظور این است که سازمان سیاسی مشخصی با خط مشی دموکراتیسم انقلابی تا اواسط ۱۳۴۰ به وجود نیامد. جنبش دهقانی ۱۳۳۱ و اعتراضات دهقانی در زمان "اصلاحات ارضی" شاه-کندی (بهمن ۱۳۴۱) و سپس

^{۱۱} افزوده/ایران نامگ: در این زمینه، شورش دهقانان مَکریان در فرَوست کتاب ایران نامگ گزارش کاملی از این شورش به دست می‌دهد. بنگرید به امیر حسن پور، شورش دهقانان مَکریان ۱۳۳۱-۱۳۳۲ ش/۱۹۵۲-۱۹۵۳ م (تهران: پردیس دانش، ۱۳۹۹).

موج حرکت‌های دهقانی به دنبال سرنگونی رژیم شاه در سال ۱۳۵۷ همه حاکی از اهمیت جنبش دهقانی در کردستان است. حتی در قرن هفدهم هم احمد خانی به تضاد منافع دهقانان و فئودال‌ها اشاره کرده بود. در قرن نوزدهم، حاجی قادر کویبی، شاعر ملی، نیز به فئودال‌ها و شیخ‌ها و ملاهای وابسته به آنان به عنوان منشأ بدبختی ملت تاخت. در قرن بیستم، تأثیرات انقلاب کمونیستی روسیه و اشاعهٔ مارکسیسم-لنینیسم بین روشنفکران و فعالین سیاسی، عمدتاً بعد از جنگ جهانی دوم، توجه را به منافع زحمت‌کشان جلب کرد. بیشتر دموکرات‌هایی که به سوی مارکسیسم-لنینیسم جلب شدند در داخل احزاب کمونیست این کشورها به فعالیت مشغول شدند.

جدایی جریان یا خط دموکراتیسم انقلابی از خط ناسیونالیسم فئودالی و ناسیونالیسم بورژوازی در سال‌های ۱۳۴۰ در جریان جنبش ملی کردستان عراق صورت گرفت. بعد از کشیده شدن بخشی از رهبری ح.د.ک. ایران به خط ناسیونالیسم فئودالی بارزانی (بخش احمد توفیق)، انشعابی از موضع دموکراتیسم انقلابی صورت گرفت و "کمیتهٔ انقلابی" تشکیل شد. در پارت دموکرات کردستان عراق نیز بعد از برخورد مسلحانهٔ ۱۹۶۴ "انشقاق" صورت گرفت و اعضای انقلابی "مکتب سیاسی پارت" از بارزانی جدا شدند. مواضع و عملکرد "کمیتهٔ انقلابی" بسیار انقلابی‌تر از مواضع "انشقاقی"‌های کردستان عراق بود. در واقع، "انشقاقی"‌ها یک بار دیگر با بارزانی سازش کردند، دوباره جدا شدند و سپس به حکومت بغداد پناهنده شدند و در جریان قرارداد ارتجاعی ۱۱ مارس ۱۹۷۰ باز هم بارزانی را تأیید کردند و در جنگ ۱۹۷۴ نیز باز از بارزانی پشتیبانی کردند. در واقع، سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۵ سال‌های جنگ و سازش "مکتب سیاسی" با دار و دستهٔ فئودالی بارزانی بوده است که تاکنون تحلیلی طبقاتی از این جریان صورت نگرفته است. از درون این مبارزات، وحدت و مبارزهٔ بین جریان انقلابی و جریانات بورژوازموکراتیک و فئودالی در اواخر سال‌های ۱۳۴۰ و اوایل سال‌های ۱۳۵۰ در ایران و عراق دو سازمان به وجود آمدند: یکی "کومهلهٔ مارکسی-لنینی کوردستان عراق"، بعدها "کومهلهٔ رهنجده‌رانی کوردستان عراق" و دیگری "کومهلهٔ شورش‌گیری زه‌حمه‌تکیشانی کوردستانی ئیران". کومهلهٔ ایران (از این پس ک.ا.) و کومهلهٔ عراق (از این پس ک.ع.).

بعدها در سال ۱۳۶۰ هر دوی اینها خود را کمونیست و طرفدار مارکسیسم-لنینیسم اعلام کردند. اما روشنفکرانی که بنیادگذار و رهبر اینها بودند، بدون آنکه خود دهقان باشند، خط مشی و افق و برنامه‌ای را پیش گذاشتند که در عمل دموکراتیسم انقلابی دهقانی بود و در چارچوب مسئلهٔ ملی هر چه بیشتر به راه ناسیونالیسم کشیده شدند.

خصلت قشر روشنفکر این است که می‌تواند سخنگوی سیاسی و بیان‌کننده افق سیاسی طبقه اجتماعی‌ای بشوند که در عمل و واقعیت زندگی‌شان بسیار از آن فاصله دارد.^{۱۲} این مسئله درباره کسانی هم که به جنبش کمونیستی وارد شدند درست است. یعنی می‌توان نیت کمونیست بودن را داشت، اما خط سیاسی و ایدئولوژیکی‌ای را در پیش گرفت که به علت محدود و پراگماتیستی و امپریسیستی بودن بر سیاست و حرکت طبقات بورژوا منطبق شود. می‌شود مدعی مارکسیسم بود، اما واقعیت مسئله ملی و ارتباط آن با ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی فراتر از مکان و زمان فوری آن ملت تحت ستم را ندید و در نتیجه، سیاست‌هایی را در پیش گرفت که منطبق بر خط بورژوایی و تمایلات قشرهای مختلف بورژوازی بشود. بنابراین، وجود انواع مختلف ناسیونالیسم در میان روشنفکران ملل تحت ستم لزوماً به معنای آن نیست که خودشان همان خاستگاه طبقاتی را داشته‌اند.

ناسیونالیسم دموکرات‌های انقلابی که می‌توان گفت بیان ناسیونالیسم دهقانی است: مهم‌ترین عاملی که هر دو سازمان را در زمره ناسیونالیست‌ها قرار می‌دهد جدا کردن مسئله ملی از مسئله عام انقلاب است. استالین به درستی تأکید کرده است، حل مسئله ملی (جنبش ملی) مسئله‌ای مستقل و فی‌الذات نیست، بلکه تابع انقلاب علیه وضع موجود و دولت حاکم است. حل مترقی یا ارتجاعی مسئله ملی در پیوند با مسئله عام انقلاب تعیین می‌شود، زیرا ستم ملی نهادی است در بطن یک دولت، از یک سیستم اقتصادی-اجتماعی و سیاسی مشخص. عمده کردن ویژگی‌های جنبش ملی کردستان و جدا کردن راه حل‌هایی خلق گرد از انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی خواه‌ناخواه منطبق بر جهان‌بینی ناسیونالیستی است. برای مثال، ک.ع. در شماره اول نشریه خود به انواع و اقسام استدلال‌های غلط و نتیجه‌گیری‌های نادرست از واقعیت‌های مختلف متوسل شد تا ثابت کند که جنبش خلق کرد عراق هیچ‌گونه همگونی با جنبش خلق عرب ندارد و قانون‌مندی‌های متفاوتی دارد. ک.ع. تا آنجا عقب می‌رود و به دامان خط ناسیونالیسم بورژوایی می‌افتد که ایجاد حزب کمونیست کردستان عراق را مطرح می‌کند. چنین

^{۱۲} مارکس در هجدهم برومر لویی بناپارت و همچنین در ایدئولوژی آلمانی مشاهده‌های بسیار عمیق از رابطه فکری یا اشتراک خط و جهان‌بینی "روشنفکر دموکرات" و "دکان‌دار" - بخوانید خرده‌بورژوازی - به دست می‌دهد. می‌گوید هر چند این دو ممکن است در زندگی روزمره زمین تا آسمان با هم فرق داشته باشند، اما در زمینه فکری در یک چیز اساسی مشترک‌اند. یکی در عرصه تئوری و دیگری در عرصه عمل نمی‌توانند از افق "حق بورژوایی" که منطبق بر "تولید و مبادله کالایی" است فراتر بروند. بنگرید به

Karl Marx, *The Eighteenth Brumaire of Luis Bonaparte* (New York: International, 1963); Karl Marx and Friedrich Engels, *The German Ideology* (New York, NY: Prometheus Books, 1998).

سیاستی به شکل عینی منطبق بر یکی از سیاست‌های بورژوازی است که همواره به دنبال تجزیه سیاسی و تشکیلاتی طبقه کارگر واحد است و در اینجا، با استفاده از وجود تمایزات ملی به آن جامعه عمل می‌پوشاند و آن را موجه جلوه می‌دهد. این خط در ک.ا. نیز به همان شدت، اما به صورتی کمتر صریح، وجود داشت. ک.ا. برای جدا کردن راه حل مسئله ملی کرد از انقلاب سراسری، ستم ملی را مترادف با ستم مستعمراتی می‌کرد؛ یعنی مستعمره شدن کردستان به دست دولت مرکزی. چنین تحلیلی بازتاب واقعیت نهاد و ساختار ستم ملی نیست. شکل‌گیری دولت مدرن تمرکزگرا در ایران تکیه‌گاهی برای حاکمیت استعمار و امپریالیسم شامل به وجود آوردن سلسله‌مراتب ملی و ستم ملی بود. این فرایند مسئله ستم ملی را هرچه عمیق‌تر در ساختار دولت ملاکان و سرمایه‌داران بزرگ وابسته به امپریالیسم در ایران نهادینه کرد. ستم ملی ویژگی و تضادهای مختص به خود را دارد، اما بخشی از یک بدنه بزرگ‌تری است. به این ترتیب، حل مسئله ملی در چارچوب یک کشور به سرنگون کردن دولت حاکم گره می‌خورد. علاوه بر این، وابسته به حل مسئله ملی بزرگ‌تری، یعنی استقلال از امپریالیسم، است.

ک.ا. تا مدت‌ها بعد از انقلاب ۱۳۵۷ معتقد بود که در ایران جنبش کمونیستی وجود ندارد. استدلال ک.ا. برای اثبات حکم خود این بود که سازمان‌های م.ل. در ایران جدا از توده و صرفاً عده‌ای روشنفکران تئوری‌پردازند که طبق دیدگاه ک.ا. ارزش چندانی نداشتند. این سازمان گسترش پایه و نفوذ توده‌ای‌اش در شرایط بسیار مساعد کردستان را نشانه درست بودن خط خود می‌دانست و در تلاش جریان‌های مختلف منتسب به جنبش نوین کمونیستی ایران برای رسیدن به وحدت خود را کاملاً دور نگه داشت. در کل، ک.ا. درک نادرستی از مبارزه علیه ستم ملی و رابطه آن با انقلاب سراسری، رابطه میان مبارزه علیه ستم ملی در چارچوب یک کشور، و مبارزه علیه امپریالیسم و استقلال از آن داشت و به مترادف کردن ستم ملی و ستم امپریالیستی گرایش داشت.

ستم ملی بر خلق کرد، بلوچ، ترک و غیره به دست رژیم‌های ارتجاعی اعمال می‌شود، در حالی که علاوه بر این ستم ملی، ستم امپریالیستی به دست قدرت‌های امپریالیستی و در دوران پس از جنگ جهانی دوم به ویژه بر همه خلق‌های ایران، منجمله خلق فارس، اعمال می‌شود. مبارزه علیه ستم ملی رژیم‌های ارتجاعی جزو مبارزات ملی-دموکراتیک است و مبارزه علیه ستم امپریالیستی برای استقلال نیز مبارزات ملی و دموکراتیک. اما هر خط و افقی که این مبارزات ملی و دموکراتیک

را از فرایند انقلاب کمونیستی برای استقرار دولت سوسیالیستی جدا کند، حتماً در نهایت به خط‌های ناسیونالیستی بورژوازی و حتی ناسیونالیستی فئودالی و سازش با طبقات استثمارگر محلی، چه در سطح یک ملت تحت ستم یا در سطح کشوری، می‌رسد. تردیدی نیست که در عصر امپریالیسم این دو نوع ستم از هم جدا نیستند و جدا کردن آنها خطایی جدی است، اما یکی دانستن کامل آنها و هیچ نوع تفاوت قائل نشدن بین آنها نیز به گرایش و خط ناسیونالیستی ما می‌دهد. ک.ا. و ک.ع. هر دو درک نادرستی از سلطه امپریالیسم بر سه قاره و بر کشورهای منطقه و جایگاه کردستان در این میان داشتند. آنها مانند ناسیونالیست‌ها مرزهای کنونی کشورهای منطقه را قبول نداشتند و معتقد بودند چون این مرزها (عراق، ترکیه، سوریه) را امپریالیست‌ها در جنگ اول تحمیل کرده‌اند، پس خود این کشورها و مرزهای آنها اعتباری ندارند. با این موضع‌گیری این مسئله که پس کدام دولت طبقاتی و روابط اقتصادی-اجتماعی همراه با افکار مربوط به آنها باید سرنگون شود و به جای آن کدام دولت طبقاتی و روابط اقتصادی-اجتماعی و افکار مربوط به آن استقرار بیابد کنار می‌رود. یعنی موضوع انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی در این کشورها نفی و مسئله ایجاد کردستان بزرگ مطرح می‌شود.

اکونومیسم: واژه‌ای است که اولین بار لنین آن را در مقابله با خط مشی جناحی از سوسیال دموکرات‌های روسیه به کار برد.^{۱۳} منظور لنین از "اکونومیسم" محدود

^{۱۳} لنین این مفهوم را در اثر خود با نام چه باید کرد؟ (۱۹۰۲) صورت‌بندی کرد. نکته مرکزی چه باید کرد؟ این است که آگاهی کمونیستی که شامل روش و رویکرد علمی هم هست نمی‌تواند "خود به خودی" در میان توده‌های کارگر و قشرهای دیگر مردم که از انواع ستم و استثمار در رنج هستند و علیه شرایط خود دست به مبارزه و مقاومت می‌زنند رشد کند و باید از بیرون از عرصه تجربه مستقیم و فوری‌شان به میان آنان برده شود و با گرایش‌های خود به خودی آنها مقابله شود. یکی از این گرایش‌های خود به خودی، به قول لنین، "تقلای خودانگیخته برای رفتن زیر پر و بال بورژوازی" است. توده‌های مردم غالباً مسئله را چنین می‌بینند که یافتن چنین پناهگاهی در "زیر پر و بال بورژوازی" می‌تواند برای "درست کردن وضع" مفید باشد که تجربه تاریخی و جهانی به اندازه کافی بی‌پایه و خطرناک بودن این توهمات را نشان داده است. اما کار اکونومیست‌ها همیشه این است که این توهمات خود به خودی توده‌های مردم را تئوریزه کنند و خردمندانه جلوه دهند و ستایش کنند. در حالی که وظیفه فعالین کمونیست این است که توده‌ها و جنبش‌های توده‌ای را از مسیری که بر پایه این آگاهی خود به خودی در پیش می‌گیرند، به قول لنین "منحرف" کنند و به جاده فعالیت سیاسی حقیقتاً رهایی‌بخش و هدفمند بکشند. لنین چرایی و چگونگی این واقعیت را تشریح و اعلام می‌کند که "هیچ جنبش انقلابی نمی‌تواند بدون تئوری انقلابی به وجود آید." بدون تئوری انقلابی و رهبری انقلابی، توده‌های مردم همیشه قربانی توهمات خود می‌شوند و به راحتی به زیر رهبری سیاستمداران بورژوا می‌روند. به این علت و علل دیگر است که انقلاب کمونیستی باید از رهبری یک حزب پیشاهنگ سازمان‌یافته برخوردار باشد، حزبی متشکل از افرادی که از بخش‌های مختلف جامعه برخاسته و دیدگاه کمونیستی را اتخاذ کرده‌اند.

See V.I. Lenin, "What is to be done?" in *Collected Works* (Moscow: Foreign Languages Publishing House, 1961), vol. 5.

کردن جنبش کارگری به مبارزات فوری پیش پای کارگران و محدود کردن افق و آگاهی آنان به "این لحظه و همین جا" بود. لنین خط مشی آنان را در یک عبارت موجز و تیز بیان کرد: "جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز." لنین تأکید کرد که نقش ضروری یک کمونیست این نیست که "منشی اتحادیه کارگری" باشد بلکه این است که "تربون مردم" باشد. یعنی کسی باشد که ریشه‌های روابط زیربنایی همه نوع ستم و بی‌عدالتی را که در این جهان به قشرهای مختلف می‌شود به شکل علمی افشا کند و از این طریق نیاز به انقلاب و برقراری یک جامعه سوسیالیستی نوین و در نهایت کمونیستی و نقش تعیین‌کننده طبقه تحت استثمار در جامعه سرمایه‌داری فعلی، یعنی پرولتاریا، را در به ثمر رساندن این انقلاب نشان دهد. او کسی است که خصلت جهانی و انترناسیونالیستی این انقلاب را هم خودش می‌فهمد و هم می‌تواند فهمش را تبدیل به آگاهی "مردمی" بکند که از قشرهای مختلف تشکیل شده‌اند.

با این همه، اگر به تجربه جنبش کمونیستی بین‌المللی نگاه کنیم می‌بینیم که بیشتر مواقع کمونیست‌ها خط انحرافی "دنباله‌روی" از گرایش توده‌ها را تبدیل به خط مشی خود کرده‌اند و به جای مقابله با آگاهی خودبه‌خودی توده‌ها، با گرایش‌های مسلط در بین توده‌ها، این آگاهی خود به خودی و گرایش‌های مسلط را ستایش و تئوریزه کرده‌اند. پایه‌های فلسفی خط اکونومیستی این است: مطلوب آن چیزی است که ممکن است و ممکن هم آن چیزی است که امروز حاکم است. خط اکونومیستی همیشه درباره "واقع‌گرایی" موعظه می‌کند و امکان تغییر رادیکال وضع موجود را به هیچ ترتیبی نمی‌بیند.

طبعاً این خط اکونومیستی در چارچوب‌های متفاوت شکل‌های مختلف پیدا می‌کند. ک.ا. هم این خط اکونومیستی را در قبال جنبش دهقانی پیش گرفته بود که در دوره‌ای هم شکل افراطی هم به خود گرفت.

بعضی از تبلورات این اکونومیسم افراطی و عریان عبارت‌اند از

۱. ک.ا. معتقد بود که توده‌ها باید رهبر سازمان سیاسی انقلابی باشند و سازمان سیاسی کوچک‌ترین نقشی در رهبری توده‌ها ندارد. سازمان سیاسی باید دنباله‌رو توده باشد. چون جامعه اساساً دهقانی است، پس سازمان مارکسیست-لنینیستی ک.ا. هم باید دهقانی باشد و کوچک‌ترین سخنی از هدف طبقه کارگر و انقلاب کمونیستی و ضرورت اتحاد دهقانان با این انقلاب به میان نیاید و آرم سازمان هم

باید ابزار کشاورزی "ملموس" و "عینی" را نشان دهد؛ از چکش نباید خبری باشد، گرچه کلنگ کارگران ساختمانی که ابزار مشترک کارگر ساختمان و دهقان است اشکال ندارد و بسیاری نشانه‌های دیگر.

۲. ک.ا. معتقد بود که توده‌ها فقط در تجربه خود باید آگاهی پیدا کنند و تئوری بی‌ربط و بی‌ارزش است. در حالی که تئوری، در واقع، به معنی آن است که توده‌ها درک عمیقی از تجربه ستم و استثمار خود پیدا کنند، مسئله را در ابعاد تاریخی و جهانی‌اش ببینند، سنتز تجارب مبارزات انقلابی توده‌های کارگر و دهقان و زنان و خلق‌های تحت ستم در دیگر نقاط جهان را در اختیار داشته باشند، از ابر و ماه و کهکشان رمززدایی شود و توهمات مذهبی‌شان ضربه بخورد، معنا و علت روابط ستمگرانه‌ای را که در بین خود توده‌های تحت ستم هست—مانند ستم مرد بر زن، ستم فارس بر کرد و عرب و بلوچ—را درک کنند و آنها را نظم ابدی و امور "عادی" نبینند. دشمنی ک.ا. با تئوری انقلابی (یعنی م.ل.م.)^{۱۴} حالت خصمانه‌ای به خود گرفت. رهبران و اعضا "آگاه" ک.ا.، مانند معلمین بورژوازی، تئوری را در مقابل پراتیک قرار داده و تئوری را چیز بد و غیرحقیقی و بی‌ربط می‌دانستند. آنها در بحث‌ها و استدلال‌ات خود تئوری انقلابی را معادل "ترهات" و "لاطائلات" به کار می‌بردند. البته ک.ا. در همه‌جا تئوری‌های خود را جانشین سوسیالیسم علمی می‌کرد و به کار می‌برد و این از بروژات امپیریسیم (تجربه‌گرایی) افراطی ک.ا. بود که با ناسیونالیسم این سازمان رابطه نزدیک و محکمی داشت. برخلاف نظر ک.ا.، تئوری تجربه جنبش طبقه کارگر همه کشورهای و انقلاب‌های جهانی در شکل عام و جهان‌شمول است و این حقیقت که "بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد" حقیقت بزرگی است که هر شکل از بی‌اعتنایی به آن کمونیست‌ها را در ورطه ویرانگر سیاست‌های پراگماتیستی می‌اندازد.

فعالیت ک.ا. کلاً در خط اکونومیستی بوده است. چند مثال بسیار معمولی ممکن است این جنبه از خط این سازمان را روشن کند. بسیار تعجب‌برانگیز است سازمانی

^{۱۴} در آن زمان، مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم پیشرفته‌ترین سطح تکامل تئوری کمونیسم انقلابی را نمایندگی می‌کرد. هر چند ک.ا. و ک.ع. تلویحاً خود را طرفدار اندیشه‌های مائوتسه دون می‌دانستند، اما هیچ وجه اشتراکی با اندیشه‌های مائوتسه دون نداشتند، به ویژه درکی از تئوری و پراتیک "انقلاب دموکراتیک نوین" مائوتسه دون و رهبری دهقانان حول برنامه انقلاب تحت رهبری پرولتاریا و در خدمت به استقرار سوسیالیسم در چین. آنان حداکثر جوانب فرعی اشتباه و غلطی را که در بدنه مفهوم‌پردازی‌های مائوتسه دون بود "انتخاب" و به خط مشی خود تبدیل می‌کردند.

که ادعای کرد از سال ۱۳۴۸ فعال بوده در سال ۱۳۵۷ تحلیلی از ماهیت سیاسی - طبقاتی ح.د.ک. کنگره سوم نداشته باشد. واقعیت این است که مردم (توده مردم) کردستان و حتی افراد فعال سابق و یا فعال غیرمتشکل در موقعیتی نبودند که ماهیت دارودسته قاسملو-توده‌ای را بشناسند و همین ناآگاهی باعث شد که آنان بتوانند هنگام مهاجرت این گروه از بغداد و اروپا به کردستان ایران در نیمه دوم سال ۱۳۵۷ نفوذ و پایه وسیعی در منطقه مکریان پیدا کنند. اما بعد از سقوط رژیم ارتجاعی شاه و قدرت گرفتن ح.د.ک.، ماهیت ارتجاعی و وابسته این دار و دسته به سرعت آشکار شد. در بهار ۱۳۵۸ دیگر بارها ثابت شد که رهبری ح.د.ک. جریانی مشابه بارزانی است که نمونه آن لشکرکشی به دهاتی بود که در آنها اتحادیه دهقانی درست شده بود. دفاع از فئودال‌ها، غارت پادگان مهاباد در اردیبهشت ۱۳۵۸، تبلیغات و توطئه علیه "جمعیت"ها و سازمان‌های انقلابی و غیره از نمونه‌های دیگر است. ک.ا. با افشاگری از ح.د.ک. به شدت مخالفت می‌کرد. این امتناع از یک طرف با ارزیابی طبقاتی ک.ا. از ح.د.ک. پیوند می‌خورد که اعتقاد داشت اینها مرتجع نیستند. اما رهبری حزب دموکرات به شدت تحت نفوذ سیاست‌های ارتجاعی حزب توده بود، با فئودال‌ها متحد، و همیشه آماده ساخت و معامله با دولت مرکزی بود. از طرف دیگر، ک.ا. در توجیه سیاست سکوت در خصوص سیاست‌ها و خط مشی ح.د.ک. معتقد بود که توده‌ها خودشان در تکامل تجربه خودشان باید بفهمند که حزب دموکرات چه اشکالی دارد. در حالی که افشای منافع و خصلت طبقاتی هر جریان سیاسی بخش مهمی از مبارزه طبقاتی است و توده‌های مردم نیاز دارند تا در این زمینه آگاهی پیدا کنند. توده‌ها باید از همه مسائل سیاسی مهم خبر داشته باشند و برنامه و خط هر حزبی را بدانند تا بتوانند آگاهانه انقلاب کنند. مردم خودبه‌خود نمی‌توانند از سطح مسایل به عمق بروند و به شکل همه‌جانبه از رخدادهای مهم و نیروهای سیاسی مختلف در صحنه شناخت به دست بیاورند. سیاست انقلابی نوعی علم است. جامعه‌ای که دیگر عشیره‌ای نیست، بلکه تمام سیاست‌های جهانی و سراسری در آن نقش بازی می‌کند، بسیار پیچیده است. مثلاً سیاست‌های حزب دموکرات را چند عامل جهانی، محلی و ملی شکل می‌داد. هم تحت تأثیر سیاست‌های شوروی بود و هم تصور می‌کرد که می‌تواند با دولت مرکزی بسازد و سهمی بگیرد و هم با طبقات فئودال کردستان اتحاد داشت. چطور ممکن است مردم به خودی خود از مسئله‌ای به این پیچیدگی سر در بیاورند. حزب سیاسی وظیفه‌اش در قبال مردم چیست؟ وظیفه‌اش هدایت سیاسی آنها است.

یعنی باز کردن پیچیدگی‌های سیاست، نشان دادن راه از بیراهه، نشان دادن منافع طبقاتی که پشت هر ادعای احزاب سیاسی گوناگون است و همهٔ اینها در خدمت باز کردن راهی که منافع توده‌های کارگر و دهقان و زنان و خلق‌های ملت‌های تحت ستم را واقعاً تأمین کند.

در جریان غارت اوایل اردیبهشت ۱۳۵۸، ح.د.ک. با تبلیغات زیاد در چهارراه آزادی و خیابان‌های مه‌آباد ک.ا. را متهم می‌کرد که مردم را تحریک کرده است و شروع به توهین و تهدید برخی از افراد ک.ا. کرد. بر خانه فعالین ک.ا. تا جایی که می‌شناختند شعارهای تهدیدآمیز می‌نوشتند. در "جمعیت راه‌رهای زحمت‌کشان"^{۱۵} پیشنهاد شد که اعلامیه‌ای در افشای این اعمال منتشر شود. ک.ا. به شدت مخالفت و اعلام کرد که مردم خودشان باید در تجربهٔ خود ح.د.ک. را بشناسند و این در شرایطی بود که جوی بسیار تهدیدآمیز به سبب تبلیغات ح.د.ک. علیه ک.ا. و سازمان‌های چپ ایجاد شده بود. اعلامیهٔ مذکور به صورت دیگری انتشار یافت، اما ک.ا. حتی با آن هم مخالفت کرد. البته جز خط مشی اکونومیستی، ترس از قدرت نظامی ح.د.ک. هم عامل دیگری بود که آن هم بی‌ارتباط با عقب ماندن ک.ا. از توده‌ها و ناتوانی آنها در اتکا به تودهٔ انقلابی زحمت‌کشان نبود. مردم ده و شهر حرکات ضدانقلابی ح.د.ک. را می‌دیدند، اما ک.ا. قادر نبود این تجارب را جمع‌بندی کرده، پایهٔ طبقاتی ح.د.ک. را افشا کند و آگاهی مردم را نسبت به این جریان و صحنهٔ پیچیده مبارزهٔ طبقاتی در کردستان ارتقا دهد.

خط ک.ا. در اتحادیه‌های دهقانی اکونومیستی بود. به تقسیم زمین در جایی که خود دهقانان به این کار اقدام می‌کردند یا آمادهٔ انجامش بودند یاری می‌رساند، اما همین و بس. کار اتحادیه‌های دهقانی عمدتاً حل مسائل اقتصادی خودشان است، از خودمختاری نیز گفت‌وگو می‌شود، اما همین و بس. از نظر آنان، حرکت خودبه‌خودی و اقتصادی توده‌ها صحیح است، اما مسائل اساسی انقلاب در کشور و شرکت در آن جایی در تفکرشان نداشت. به قول یکی از هواداران ک.ا.، در کردستان مبارزه علیه امپریالیسم امریکا معنی ندارد و کسی را جلب نمی‌کند و مسئلهٔ عینی تودهٔ مردم نیست؛ زیرا کردستان مانند خوزستان نیست که در آنجا مردم خودشان مستقیماً امپریالیست‌ها را در شرکت نفت می‌بینند! یکی از رهبران ک.ا. در بهمن ۱۳۵۹ این

^{۱۵} در اوایل سال ۱۳۵۸، جمعیت راه‌رهای زحمت‌کشان در مه‌آباد با ابتکار کاک صلاح شمس برهان به راه افتاد. به پیشنهاد او، چارچوب این جمعیت در برگزیدهٔ گروه‌های چپ خط ۳ بود. در همهٔ شهرهای کردستان این جمعیت‌ها در هر جا به اسمی تشکیل شدند.

شیوه تفکر را چنین صورت‌بندی کرد که "همیشه باید از خاص به عام رسید، نه برعکس."^{۱۶}

خط مشی چریکی: در اینجا منظور از خط مشی چریکی خطی است که مبارزه مسلحانه را به منزله "جنبش روز" پیش می‌برد و نه نوعی استراتژی ضروری؛ حرکتی هدفمند و دارای نقشه برای کسب قدرت سیاسی. خط مشی چریکی نیازی به سازماندهی آگاهانه توده‌ها در یک جنگ انقلابی نقشه‌مند با هدفی درازمدت ندارد. این خط مشی با وجود مسلحانه بودن شکل دیگری از اکونومیسم است؛ "اکونومیسم مسلح." در شرایط کردستان، اکونومیسم دهقانی ک.ا. با اکونومیسم مسلح همراه شد. کمتر سازمانی را در جنبش چپ ایران می‌توان یافت که به اندازه ک.ا. تظاهر به خط مشی توده‌ای کرده باشد؛ خود را به زبان و ظاهر دهقانان درآوردن، تشکیل دادگاه‌های خلقی، و ده‌ها عمل مشابه. اما در پشت این حرکات به ظاهر توده‌ای، خط مشی جدا از توده پیاده شده است. این سازمان حاکمیت خود و نیروی نظامی خود را جانشین و نماینده حاکمیت توده مردم می‌کند. از آن جمله ایجاد مقر در شهر و ده و قرار دادن مقر به جای ارگان‌ها و تشکیلات اعمال‌کننده حاکمیت مردم (شوراهای محله و شهر

^{۱۶} "خاص" و "عام" مفاهیمی از فلسفه ماتریالیسم دیالکتیکی‌اند که مائوتسه دون در اثر فلسفی درباره تضاد در زمینه سطوح مختلف ماده متحرک و رابطه آنها به کار می‌برد. فرایندها و پدیده‌های مختلف دارای سطوح و لایه‌های متمایزند. "خاص" در واقع به معنای سطحی از ماده است که دارای وجود متمایز و هویت مستقل نسبی است. این تمایز واقعی است، اما هیچ جدایی مطلق میان سطوح مختلف ماده وجود ندارد. همه این سطوح با یکدیگر کنش متقابل دارند، هر سطح با سطح دیگری ادغام می‌شود، و همه بخشی از یک کلیت بزرگ‌تر یا عام هستند. رابطه ارگان‌های بدن با یکدیگر و با کلیت بدن مثال خوبی برای تصور کردن این رابطه چندلایه دیالکتیکی است. بنابراین، در شناخت پدیده‌ها هیچ اصل مطلق که "اول باید از خاص به عام حرکت کرد یا از عام به خاص" وجود ندارد. هر پدیده خاص هم دارای دینامیک‌های مستقل "درونی" است و هم سطحی از یک پدیده بزرگ‌تر است و دینامیک درونی‌اش از طریق دینامیک‌های کلی‌تر (عام) شکل می‌گیرد. و هر "عام" در بستری بزرگ‌تر "خاص" است. بدون درک این روابط دیالکتیکی به شناخت واقعیت پدیده خاص نمی‌توان دست یافت و راه تغییر آن را تشخیص داد. در جنبش چپ بین‌المللی، برای توجیه خط‌های اپورتونیستی راست، این مفاهیم فلسفی بیش از اندازه سوء تعبیر و از آنها سوء استفاده شده است. خط‌های اپورتونیستی راست هر پدیده خاص اجتماعی را از چارچوب وسیع‌تر و ارتباط دیالکتیکی و ارگانیکش با بستر بزرگ‌تر و تضادهای بزرگ‌تری که در شکل‌گیری آن پدیده تأثیر تعیین‌کننده دارند، منفصل می‌کنند. علاوه بر این، باید خاطر نشان کرد که خط‌های پراگماتیستی و امپریسیستی، مفهوم "خاص" را با سطح و ظاهر پدیده‌ها یا امور فوری مترادف قرار می‌دهند تا برای پراگماتیسم و تجربه‌گرایی خود استدلال فلسفی بیاورند. در حالی که "خاص" به معنای سطح معینی از یک پدیده است که دارای محدوده‌ها و مرزهای قابل تمیز دادن، اما بسیار نسبی، و در کنش دائم با سطوح خاص دیگر پدیده و کلیت پدیده است. بسیاری از کمونیست‌های سابق که امروزه در مرداب رویونیسم افتاده‌اند در بینش فلسفی ایدئولوژیکشان به شدت پراگماتیست و تجربه‌گرا هستند و این پراگماتیسم و تجربه‌گرایی گرایش‌های اکونومیستی را به‌ویژه در شکل "جنبش همه چیز هدف هیچ چیز" و سیاست‌های هویتی و دموکراسی بورژوازی تقویت می‌کند. هر جا که چنین انحرافی اصلاح نشود، به سرعت به کنار گذاشتن کمونیسم می‌رسد.

و ده) بود. به این ترتیب، حاکمیت ک.ا. و اعمال قدرت سیاسی این سازمان جایگزین اعمال قدرت سیاسی ارگان‌های توده‌ای شد. بعد از ۲۶ آبان ۱۳۵۸، ک.ا. نیروی عمده سیاسی و نظامی در سنندج بود. با وجود نقش تعیین‌کننده مبارزات توده‌ای، به‌ویژه از مرداد تا آذر ۱۳۵۸، در مجموع مبارزه ک.ا. بعد از به دست گرفتن قدرت شهر البته همراه با سایر نیروها، با ایجاد تشکلات اعمال‌کننده حاکمیت مردم مخالفت می‌کرد. دشمن با به راه انداختن دزدی و قتل می‌خواست ناامنی به وجود آورد و این نیروها را در اداره شهر ناتوان جلوه دهد و مردم را علیه آنها بشوراند. در دی‌ماه، هنگامی که نیروهای دولتی عده‌ای از مردم را در یکی از میدان‌های شهر به رگبار بستند، مردم تمام دکان و بازار و ادارات بدون اطلاع هیچ‌یک از سازمان‌های سیاسی را تعطیل کردند و خواستار خروج پاسداران از شهر شدند. مردم با اعتصاب و تعطیل عمومی یک‌ماهه کاری را توانستند انجام دهند که ک.ا. با توسل به نیروی نظامی در آذرماه نتوانست انجام دهد. در این مبارزات، که مبارزه بر سر اعمال قدرت سیاسی مردم بود، ک.ا. با ایجاد شورای محلات و شورای شهر مخالفت کرد. بالاخره هنگامی که همین خط چریکی (اتکا به عده‌ای پیشمرگه و نه به توده مردم و سازمان مسلح توده‌ایش) باعث از دست دادن کامیاران در بهمن‌ماه شد، توده مردم در سنندج برای جلوگیری از تکرار این واقعه نگرهبانی محلات شهر را در شب و روز به عهده گرفتند و سیستم بنک‌ها را به وجود آوردند. حتی در اینجا نیز ک.ا. به پیاده کردن خط نادرست خود مشغول شد و سعی کرد به وسایل مختلف، از جمله اعزام اعضا و هوادارانش به بنک‌ها و دادن اسلحه به آنها، بنک‌ها را به خود وابسته کند. در این نوشته فقط به برخی جوانب خط مشی ک.ا. اشاره کرده و از جوانب دیگر از سیاست‌های ک.ا. گذشته‌ام، از جمله رویکرد انحصارگرایانه ک.ا. در رابطه با سازمان‌های سیاسی انقلابی جنبش نوین کمونیستی که در کردستان فعالیت می‌کردند به منزله نشانه دیگری از گرایش ناسیونالیستی این جریان.

ک.ا. سازمان بسیار مهمی در چپ ایران بود. سال ۱۳۵۷ با نیروی کمی شروع کرد، ولی به نیروی عمده‌ای در کردستان تبدیل شد. وقتی در دهه ۱۹۶۰ میلادی مائوتسه دون و حزب کمونیست چین علیه رویزیونیست‌های شوروی در دنیا مبارزه راه انداختند، بسیاری از انقلابیون گرد طرفدار اندیشه مائو شدند، از جمله بنیادگذاران ک.ع. و ک.ا. اما اینها از نظر ایدئولوژیک گرایشات ناسیونالیستی داشتند و ادراک و تفاسیر خودشان را از تئوری‌های مائو داشتند. اینها تئوری‌های مائو را به مفاهیمی مانند انقلاب دموکراتیک یا اهمیت مسئله ارضی در انقلاب دموکراتیک تقلیل

می‌دادند و حتی در خصوص این مسائل هم تئوری‌های مائو را به دلخواه تفسیر و تعبیر می‌کردند. مثلاً تئوری مائو دربارهٔ انقلاب/دموکراتیک نوین این است که بدون رهبری حزب کمونیست این انقلاب به ثمر نمی‌رسد. یا اینکه یک مرحله در خود نیست، بلکه پیش‌درآمد گذر به سوسیالیسم است. ک.ا. و ک.ع. با این مفاهیم بیگانه بودند. علاوه بر این، از مهم‌ترین تحلیل مائو که در زمینهٔ خصلت و تضادهای جامعهٔ سوسیالیستی به منزلهٔ یک جامعهٔ ”در حال گذار“ بود هیچ درکی نداشتند. پس از رجعت سرمایه‌داری در شوروی سوسیالیستی و تبدیل آن به یک کشور سرمایه‌داری، مائو دست به تحلیلی عمیق و بی‌سابقه از خصلت متناقض جامعهٔ سوسیالیستی زد و به این سؤال پاسخ داد که چرا در یک جامعهٔ سوسیالیستی سرمایه‌داری می‌تواند رجعت کند و راه‌حل آن چیست. این خدمت مائو کمونیسم را نجات داد و به شدت مائوتسه دون و چین سوسیالیستی را در سطح جهان، از جمله در میان روشنفکران چپ کردستان، محبوب ساخت. اما روشنفکران چپ در کردستان نتوانستند خدمات مائوتسه دون به تئوری و پراتیک انقلاب کمونیستی را تبدیل به آگاهی خود کنند. در حالی که خدمت تئوریک و پراتیک مائو به کمونیسم بدل به مرز تعیین‌کننده‌ای بین مارکسیسم و رویزیونیسم شده بود.

در اینجا، بدون تلاش برای عرضهٔ جمع‌بندی کاملی می‌توان روی چند جنبه از خط مشی ک.ا. انگشت گذاشت.

یکم، رهبران ک.ا. (و ک.ع.) هیچ اعتنایی به اینکه در جنبش بین‌المللی کمونیستی خط مرز مارکسیسم و رویزیونیسم چیست نداشتند و اصولاً ربطی میان آن و انقلاب نمی‌دیدند. دوم، خط مشی اکونومیستی ک.ا. بسیار پر رنگ بود. منظور از اکونومیسم، اقتصادگرایی نیست، بلکه به معنی این است که حرکات مبارزاتی کنونی رابطه‌ای با هدف ندارد و رسیدن به هدف به امر خودبه‌خودی و آگاهی خودبه‌خودی واگذار می‌شود. تحقیر تئوری انقلابی و ندیدن ضرورت حیاتی تعلیم توده‌ها با تئوری انقلابی جنبهٔ مهمی از اکونومیسم است. در ک.ا. همیشه با اهمیت تئوری و مطالعه و بحث تئوریک مخالفت می‌شد؛ تحت این عنوان که ”پراتیک عمده است“ و تئوری یعنی حرافی روشنفکری. هیچ انقلابی بدون تئوری انقلابی ممکن نیست و فقر تئوریک همیشه موجب به انحراف رفتن نیروی انقلابی می‌شود. خط مشی ک.ا. ترکیبی بود از اکونومیسم و تجربه‌گرایی. دید این بود که هر کسی در تجربهٔ خودش باید مسائل را درک کند. سوم، نداشتن سیاست و نقشهٔ کلی برای انقلاب سراسری.

کمونیست‌ها حتی زمانی که گروه کوچک و محلی هستند باید چشم‌انداز سراسری و نقشه سراسری داشته باشند و این چشم‌انداز و نقشه سراسری باید حرکات و سیاست‌های "محلی" را هم تعیین کند. به همین علت، ک.ا. ضرورتی نمی‌دید برای ایجاد یک حزب کمونیست واحد بر مبنای خط سیاسی و ایدئولوژیک واحد و یک نقشه سراسری برای انقلاب پرولتری در ایران تلاش کند. چهارم، کومله به مبارزه مسلحانه در کردستان چنین نگاه نمی‌کرد که هدف این مبارزه سرنگون کردن یک دولت و ایجاد یک قدرت سیاسی نوین است. در زمینه پیشبرد جنگ در کردستان، سیاست تاکتیک-فرایند را داشت و این جنگ را نقشه‌دار و هدفمند پیش نمی‌برد. ک.ا. جنگ در کردستان را نوعی جنگ ملی می‌دید.

در نهایت می‌توان گفت که خط مشی ک.ا. از نظر طبقاتی بیان دموکراتیسم انقلابی قشرهای فقیر دهقانان بود. در بهار ۱۳۶۰، ک.ا. انتقاداتی به خود وارد ساخت و از پوپولیسم و اکونومیسم خود انتقاد کرد و نام و آرم سازمانش را تغییر داد. در این نوشته به این تغییرات توجه نکرده و تحلیل فوق بر اساس عملکرد ک.ا. قبل از این انتقادات است، اما با اطمینان می‌توان گفت که به جای مارکسیسم یک تئوری رویزیونیستی تحت عنوان "مارکسیسم انقلابی" اتخاذ کرد و خط مشی اکونومیستی را به شکل‌های جدید ادامه داد.

جنبش ملی کردستان از همان آغاز عرصه مبارزه طبقات مختلف بوده است. این مبارزات به‌ویژه در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ در درون جنبش ملی شدت بی‌سابقه‌ای یافت و به برخورد مسلحانه میان طبقات مختلف انجامید. کشتارهای وحشیانه دارودسته بارزانی و "قیاده موقت" از "مکتب سیاسی" و "یه‌کیتی نیشتمانی" و از آزادی‌خواهان گرد ایران و ترکیه گوشه‌ای از این نبردهای طبقاتی است. در ایران، ح.د.ک. اتحادیه‌های دهقانی را علناً تهدید و به دهقانان اخطار کرد که حق ندارند اتحادیه درست کنند و حتی کار را به جایی رساند که نماینده اتحادیه دهقانی را که فتودال جعفری را خلع سلاح کرده بودند در شهر مهاباد دستگیر کرد و فقط هنگامی که با اعتراض همه دهقانان روبه‌رو شد از ترس شورش دهقانان آنها را آزاد کرد. حملات ح.د.ک. به سازمان‌های چپ از ترور (کاک صلاح شمس برهان) گرفته تا کمین کردن و حمله به مقرهای ک.ا. و دیگر سازمان‌های چپ و کشتن افراد آنها و... نمونه‌هایی از این نبردهای طبقاتی است. با این جدال‌های خونین طبقاتی، جدایی کامل و نهایی خط دموکراتیسم انقلابی از ناسیونالیسم بورژوازی و حتی

ناسیونالیسم فئودالی صورت نگرفته است. برخوردهای "مکتب سیاسی" و "یه کیتی نیشمانی" به ارتجاع گرد (بارزانی و بعدها جریاناتی چون دکتر محمود عثمان) و نیز برخوردهای ک.ا. به ح.د.ک. گواه این واقعیت است. ناسیونالیسم و رطه‌ای است که زمینه سازش و وحدت گاه و بی‌گاه هر سه جریان را فراهم می‌آورد. سازش‌های جریان "مکتب سیاسی" با ارتجاع فئودالی بارزانی در ۱۹۵۹ وحدت، ۱۹۶۴ جدائی، ۱۹۶۵ سازش مجدد و جدائی به دنبال آن، مارس ۱۹۷۰ سازش، ۱۹۷۴ پشتیبانی مجدد، ۱۹۷۵ برخورد مسلحانه بین قیاده و یه کیتی، وحدت با جناحی از ارتجاع بارزانی تحت رهبری دکتر محمود عثمان نمونه‌ای از این واقعیت است. ستم ملی رژیم‌های ارتجاعی زمینه مساعدی برای این سازش‌های طبقاتی به وجود آورده است و ضعف نمایندگان سیاسی پرولتاریا (جنبش کمونیستی) و همچنین ضعف بورژوازی در مقابل فئودالیسم به ادامه این وضع کمک می‌کند. در چنین شرایطی بود که کردستان عراق که با فداکاری مردم و پیشمرگه از سلطه ارتجاع حاکم بر بغداد آزاد شده بود، در سال‌های ۱۹۷۰ و قبل از خیانت ۱۹۷۵ بارزانی، به پایگاه امپریالیسم امریکا و رژیم صهیونیستی و ارتجاع شاهنشاهی تبدیل شد. اهمیت این فاجعه هنوز برای جریانات چپ در کردستان و در منطقه معلوم نشده است و این بی‌تفاوتی و ناآگاهی را در کردستان ایران بعد از انقلاب ۱۳۵۷ نیز شاهد هستیم.

در نوشته فعلی رئوس مطالب را برای بررسی خطوط سیاسی در جنبش ملی کردستان به اختصار آورده و مشخصات طبقات مختلف کرد (فئودال‌ها، بورژوازی، خرده‌بورژوازی انقلابی روستا و شهر) را بررسی کرده ایم و مثال‌های پراکنده‌ای برای شاهد آورده ایم. بنابراین، این نوشته جز رئوس مطالب نیست و به هیچ‌وجه جانشین بررسی همه‌جانبه و تاریخی نمی‌شود. تحلیل طبقاتی از جنبش ملی کردستان در مراحل مقدماتی است و تاکنون جمع‌بندی مناسبی به عمل نیامده است. در تحلیل فعلی معیارهایی برای ارزیابی و تفکیک خطوط سیاسی جنبش ملی کردستان به کار گرفته شده که عبارت‌اند از:

۱. مسئله ملی بخشی از مسئله عام انقلاب است. به این معنی که انقلاب سراسری کل است و جنبش ملی جزء، باید راه را برای کل (یعنی انقلاب سراسری) باز کند. برای رهایی از ستم ملی در اینجا در کردستان، در بلوچستان و غیره باید دولتی استقرار پیدا کند که هدفش نابود کردن شکل‌های کهنه مالکیت و افکار کهنه‌ای است که با آن شکل می‌گیرد. تجربه نشان داده است که برای مدتی کوتاه و در

شرایط بحرانی، ستم‌ها بر عده‌ای از مردم و در برخی نقاط می‌توانند تخفیف پیدا کنند که تجربه جمهوری دموکراتیک آذربایجان و کردستان در ۱۳۲۴-۱۳۲۵ از آن جمله بود، اما در نهایت حل قطعی مسئله فقط در چارچوب انقلاب کمونیستی ممکن است. هرگاه مبارزین گُرد برای انقلاب سراسری کشور درجه اول اهمیت قائل نشوند و جنبش مبارزه با ستم ملی را در خدمت پیروزی سراسری انقلاب قرار ندهند در موضع ناسیونالیستی قرار می‌گیرند و وحدت خلق‌های سراسر کشور و در درجه اول طبقه کارگر را نقض می‌کنند. در این خصوص،

الف. خط ناسیونالیستی دشمن اصلی خلق کرد را امپریالیسم و دولت حاکم بر کشور نمی‌داند، بلکه «عجم»، «ترک» و «عرب» یا در بهترین حالت رژیم‌های هر چهار کشور (ایران، ترکیه، عراق و سوریه) را یک‌جا دشمن می‌انگارد. تشخیص ندادن صحیح دشمن اصلی باعث می‌شود که متحدان اصلی را هم درست تشخیص ندهد. متحد اصلی خلق کرد در ایران فی‌المثل خلق کرد در عراق و ترکیه و سوریه نیست، بلکه اکثریت مردم فارس، آذری، بلوچ و ترکمن و عرب و ... در ایران است. کردهای ترکیه و سوریه و عراق همراه با دیگر ستمدیدگان و استثمارشدگان آن کشورها متحدان نزدیک انقلاب در ایران‌اند و در آن ذی‌نفع؛ این است موضع انترناسیونالیستی. مثلاً هنگامی که ک.ژ.ک. شعار کرد و کردستان بزرگ را مطرح می‌کرد، مبارزه مشترک خلق‌های ایران برای سرنگونی رژیم شاه را در نظر نداشت، زیرا این سرنگونی فقط با وحدت همه خلق‌های ایران میسر بود، نه با وحدت خلق کرد در چهار کشور. او وحدت با کردهای سوریه و ترکیه و عراق و جدایی هر چهار بخش کردستان را از انقلاب ترکیه، انقلاب ایران، انقلاب عراق و سوریه تبلیغ می‌کرد که به معنی مخالفت با ریشه‌کن کردن ارتجاع در هر چهار کشور بود، یعنی تضعیف مبارزات ضروری برای از بین بردن ستم ملی و دیگر ستم‌ها. این یعنی ایجاد تفرقه در وحدت پرولتاریای هر کشور و کشاندن طبقه کارگر به زیر پرچم بورژوازی. این چیزی جز عمده کردن جنبش ملی در برابر انقلاب نیست. از این دیدگاه است که ناسیونالیست‌ها تأسف می‌خورند که چرا پیمان سور (Sevres) عملی نشد که به دنبال جنگ امپریالیستی اول تأسیس کردستان و ارمنستان «مستقل» را اعلام کرده بود. این موضع با موضع فتودال‌ها که با کمک روس و انگلیس می‌خواستند کردستان «مستقل» برپا دارند همگون است، با این تفاوت که فتودال‌ها استمرار نظام فتودالی را در نظر داشتند و بورژوازی رؤیای بازار ملی کردستان را.

ب. نادیده گرفتن انقلاب کار را به رفرمیسم و سازش با ارتجاع می‌کشد. هنگامی که در سال ۱۳۳۷ رژیم مرتجع پهلوی به دنبال تحولات عراق هفته‌نامه کوردستان را به زبان کردی در تهران چاپ کرد که هفت شماره اول آن به روزنامه‌فروشی‌ها راه یافت و شماره‌های بعدی آن فقط برای معتمدین رژیم ارسال می‌شد، بسیاری از ناسیونالیست‌ها از آن استقبال کردند و گفتند: "اگر به زبان کردی فحشت هم بدهند باز خوب است." پشتیبانی جریان "مکتب سیاسی" از قرارداد ارتجاعی ۱۱ مارس ۱۹۷۰ بین بارزانی و بعث نیز ناشی از ندیدن انقلاب عراق و دیدن این امکان بود که ارتجاع بعث ممکن بود خودمختاری بدهد.

۲. مسئله ملی در همه دوران پس از جنگ جهانی دوم در ایران اساساً با مسئله دهقانی عجین بود. جنبش ملی کردستان در اساس یک جنبش دهقانی بود، گرچه با جنبش دهقانی نقاط دیگر این تفاوت را داشت که ستم ملی هم در آن مطرح بود. ندیدن دو جنبه دهقانی و ملی انحراف بزرگی است. خط ناسیونالیستی جنبه دهقانی را نادیده می‌انگاشت و ستم ملی را عمده می‌کرد. مثال‌های فوق‌العاده گویا و بسیار متنوع و متعدد در ادبیات و مطبوعات کردی در این زمینه وجود دارد که از آن جمله رمانی است که در آن، یک دهقان کرد به خاطر ارباب‌گردش فداکاری می‌کند. بورژوازی با عمده کردن جنبه ملی در مقابل دهقانی الف. اکثریت زحمت‌کشان‌گرد، یعنی دهقانان، را زیر پرچم ملت و ملت‌گرایی می‌کشد و سعی می‌کند تضاد طبقاتی میان کارگر و سرمایه‌دار و ارباب و رعیت را خنثی کند. این کار را خط فئودالی نیز با تبلیغ شوونیسم ملی صورت می‌دهد؛ ب. مبارزه برای رهایی ملی را از مبارزه برای ریشه‌کن کردن فئودالیسم و رهایی از امپریالیسم جدا می‌کند. بورژوازی‌گرد مانند بورژوازی همه ملل تحت سلطه امپریالیسم اصولاً فاقد ظرفیت و توان طبقاتی برای ریشه‌کن کردن فئودالیسم و رفع ستم ملی است. تصور اینکه قرارداد ۱۱ مارس ۱۹۷۰ بین ارتجاع فئودالی کرد (بارزانی) و ارتجاع بعث می‌توانست به خودمختاری بیانجامد از اینجا ناشی می‌شد. تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی رهبران فئودال چون اسماعیل آقاسمکو، شیخ محمود و میره کویره‌ی رواندز و دیگران را جزو رهبران ملی به حساب می‌آورد که اهدافی آزادی‌خواهانه داشتند و این تصورات چنان شایع است که حتی انقلابیون‌گرد نیز کمتر در این خصوص تردیدی به خود راه می‌دهند. کردستان عراق تحت سلطه بارزانی (از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۵) بهترین مثال مشخص این واقعیت است که هرگاه مبارزه علیه ستم ملی و برای رهایی ملی هم‌زمان با مبارزه برای ریشه‌کن کردن

فئودالیسم و استقلال از امپریالیسم نباشد، ستم ملی هم از بین نمی‌رود. دیدیم که باز بین رفتن سلطهٔ رژیم بغداد بر روستاهای کردستان عراق، سلطهٔ رژیم شاه و امپریالیسم امریکا برقرار شد و فرهنگ ملی گرد نیز پیشرفتی نکرد، زیرا ارتجاع فئودالی گرد اجازه نمی‌داد که نیروهای آزادی‌خواه فرهنگ انقلابی را اشاعه دهند.

موضع ناسیونالیسم بورژوازی به آسانی به موضع ناسیونالیسم فئودالی تبدیل می‌شود. از مثال‌های بسیار متعدد می‌توان سرنوشت زنده و گویای هه‌ژار، شاعر دموکرات و آزادی‌خواه جمهوری خودمختار کردستان ۱۳۲۴-۱۳۲۵، را ذکر کرد که در این سال‌ها اشعارش سرشار از احساسات ملی و دموکراتیک و آزادی‌خواهانه بود؛ تبلیغ دوستی خلق کرد و ترک، ولی در جریان "اشقاق ۱۹۶۴" جانب بارزانی را گرفت و به سخنگوی ادبی و سیاسی ارتجاع گرد تبدیل شد و بعد از خیانت ۱۹۷۵ هم نقش خیانت‌آمیز خود را برای قیاده و اربابان او بازی کرد.

۳. حتی ناسیونالیسم انقلابی قادر به حل انقلابی مسئلهٔ ملی نیست. مشکل بزرگ انواع ناسیونالیسم انقلابی این است که مارکسیسم را با ناسیونالیسم مخلوط می‌کنند و همیشه این مسئلهٔ مرکزی را مبهم و مخدوش می‌کنند که رهبری به دست کدام طبقه است و هدف و برنامهٔ رهبران انقلاب منافع کدام طبقه را نمایندگی می‌کند و چه نوع جامعه‌ای متولد خواهد شد. طبقهٔ پرولتاریا وظیفهٔ رهایی ملی را به عهده می‌گیرد، چون که انقلاب پرولتری بدون مبارزه علیه همهٔ اشکال سلطه و نابرابری به پیروزی نمی‌رسد. ولی هیچ‌وقت به این وظیفه به صورت هدفی در خود نگاه نمی‌کند. تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد آنها که هدفشان به رهایی ملی محدود می‌شود، اساساً پس وظایف رهایی ملی نیز بر نمی‌آیند. به همهٔ جنبش‌های رهایی ملی که بعد از جنگ جهانی دوم در نقاط مختلف دنیا جریان یافتند و برخی به پیروزی رسیدند نگاه کنیم که در هیچ‌کجا نتوانستند جامعه‌ای رهایی‌بخش ایجاد یا جامعه‌هایی را که بر آنها حکومت می‌کردند از اسارت امپریالیسم جهانی آزاد کنند. بنابراین، پرولتاریا باید وظیفه رهایی ملی را بر عهده گرفته و نگذارد رهبری آن به دست عناصر و احزاب بورژوا بیفتد و اقدامات لازم را صورت دهد تا توده‌های مردم درگیر آن روند انقلابی شوند که به سوسیالیسم و نهایتاً کمونیسم می‌انجامد.^{۱۷}

۱۷ برای بحث بیشتر دربارهٔ اهمیت جنبش‌های رهایی ملی و مسئله دهقانی و نقد آرای آنتونی نگری و مایکل هارت بنگرید به

K.J.A. "On Empire: Revolutionary Communism or 'Communism' without Revolution?," *A World To Win*, 32 (2006), 66-88, at aworldtowin.org/current_issues/.

۴. با جهان‌بینی ناسیونالیستی نمی‌توان این حقیقت را درک کرد که بشریت تقسیم‌ناپذیر است. هر چند این حقیقت اساسی قبل از مارکس و انگلس هم وجود داشت، اما آنها با درک عمیق این حقیقت کارگران همه کشورهای جهان را به اتحاد و مبارزه برای جهانی نوین فراخواندند. "یکی بودن" بشریت به صورت قابل لمس‌تر از همیشه در قشرهای وسیع‌تری از توده‌های سراسر جهان حس می‌شود. ارتباطات مدرن، روش‌های تولید و سیل مهاجرت به این معناست که مردم دور افتاده‌ترین نقاط جهان به هزار و یک شکل با یکدیگر مرتبط شده‌اند.